

صحیح برای نوجوانان

انقلاب و انسان

ریچارد تیمز
ع. پاشائی

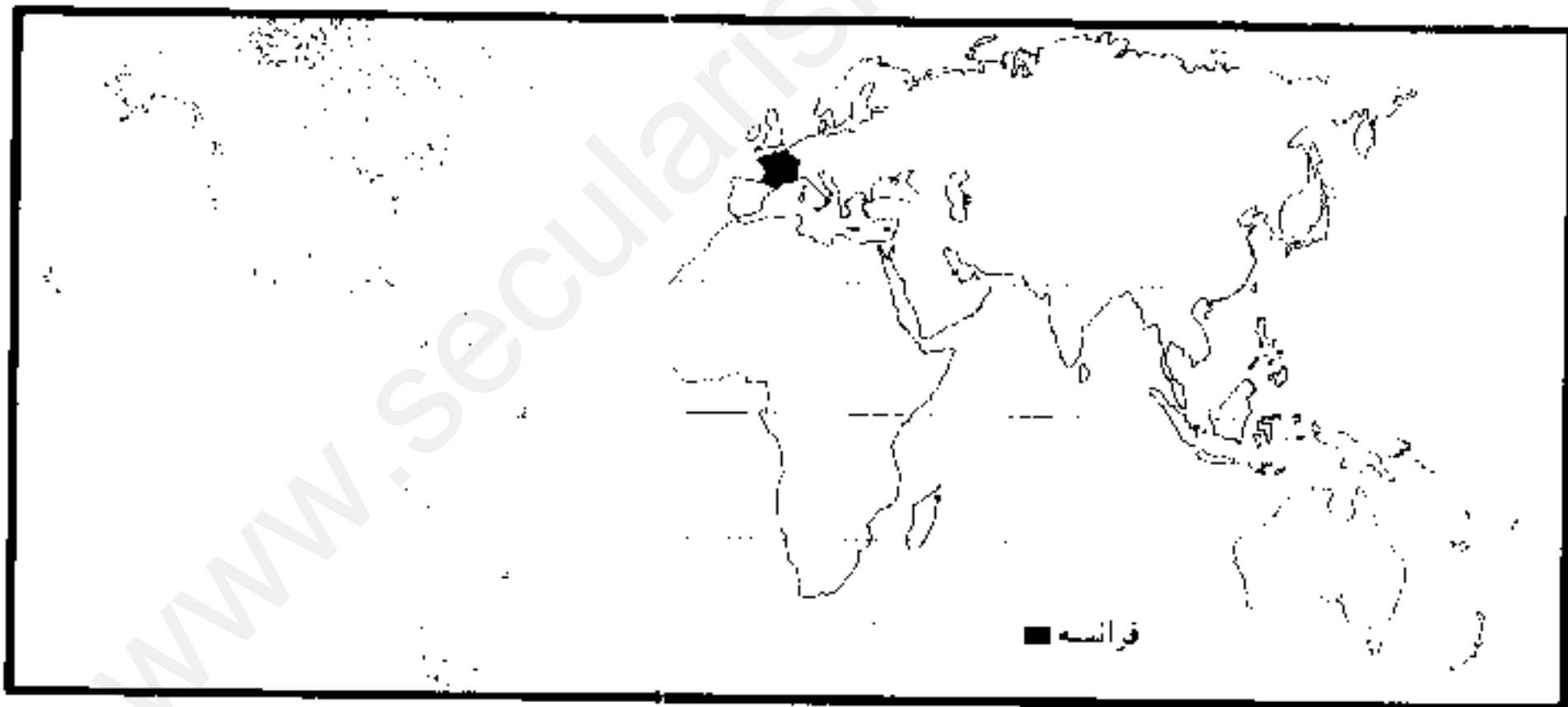


مجموعهٔ تاریخ برای نوجوانان ⑤

انقلاب فرانسه

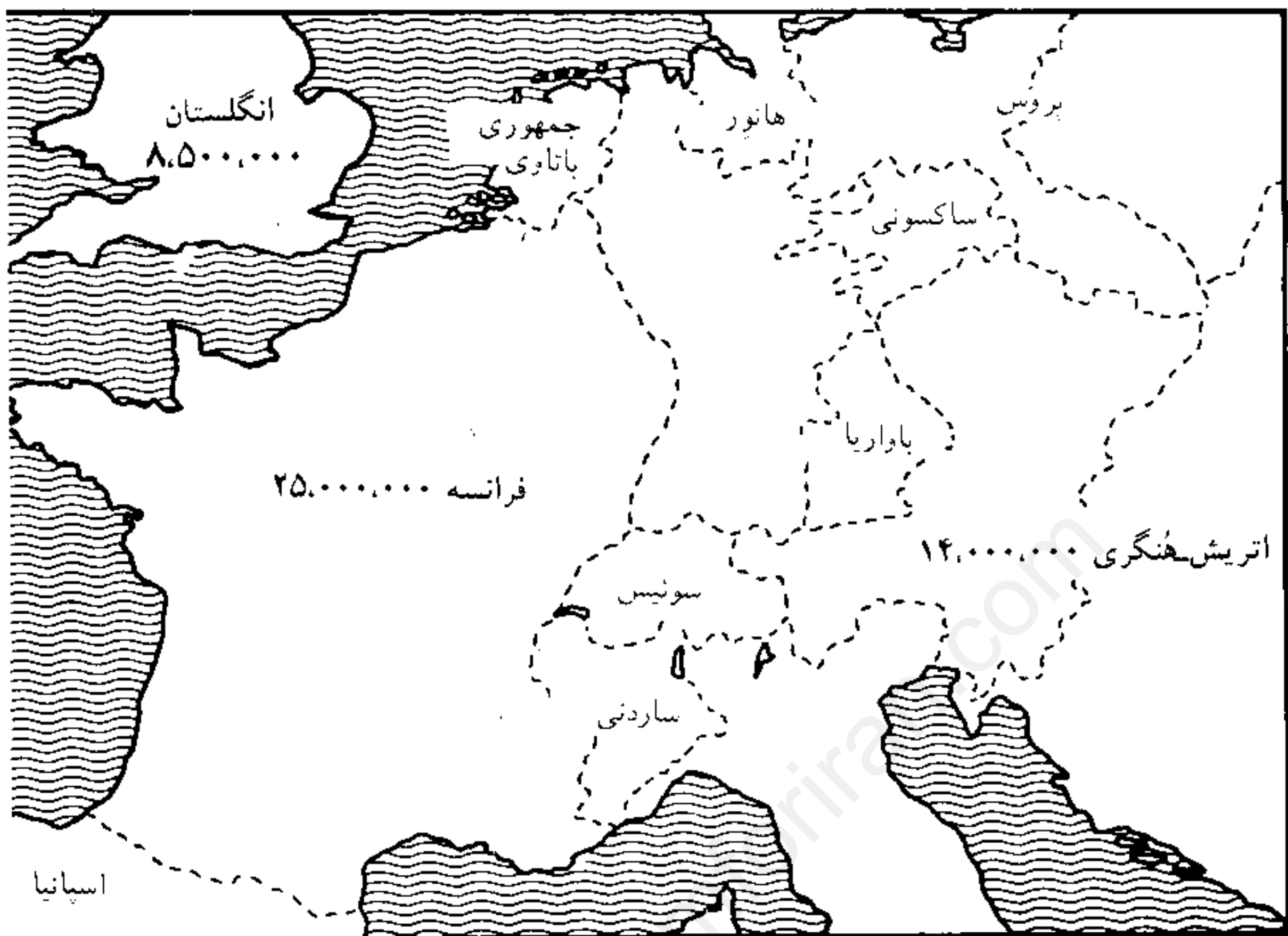
ریچارد تیمز

ع. پاشائی



زنگنه‌هاست مازیار

تهران، ۱۳۵۸



فرانسه در اروپای سال ۱۷۹۰، بسیاری از قسمت‌های اروپا همچنان به تعدادی از کشورهای کوچک تقسیم می‌شد؛ فرانسه بزرگ‌ترین و قدرتمندترین آن‌ها بود.

اهمیت انقلاب فرانسه

انقلاب سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹ فرانسه در شمار حوادث بسیار مهم تاریخ جهان است. این انقلاب دیگرگونی‌های شگرفی در فرانسه پدید آورد، و این کشور را بدل به نیرومندترین کشور اروپا کرد. حاصل این انقلاب برای قاره اروپا یک ربع قرن رفاه بود. این انقلاب به تحول نیروهای سیاسی نئی چون دموکراسی و ملت‌گرایی (ناسیونالیسم) انجامید. ضربه‌نی بود بر پیکر اقتدار سنتی شاهان و اولیای دین و اشراف. تأثیرش در بیرون از اروپا، در آسیا و سراسر قاره آمریکا محسوس بود.

کشورهای نو آفریقا و آسیا هنوز هم به نوعی، فرایندی را می‌پیمایند که با انقلاب فرانسه آغاز شد، وفاداری به شاه و حکام محلی برچیده شد، و جای آنرا وفاداری به دولت - ملت مردم‌گرای (دمکراتیک) گرفت. اغلب کشورهای جهان جدید دولت - ملت‌های مردم‌گرای‌اند. تقریباً همه اعضای سازمان ملل دولت - ملت‌اند. تقریباً همه آن‌ها خود را مردم‌گرا (دمکراتیک) می‌خوانند. در هر یک از این کشورها مردم را شهروندان دارای حقوقی می‌دانند، مثلاً چون حق رأی و حق محاکمه منصفانه و مانند این‌ها، و نیز دارای وظایفی چون پرداخت مالیات و خدمت در نیروهای

مسلح.

اندیشه «شهروند» یعنی يك انسان سیاسی فعال که هم حقوقی دارد و هم وظایفی، جای فکر کهنه «رعیت» مطیع را گرفت. در طی خود انقلاب فرانسه مردم حتی اصطلاح «شهروند» را چون يك شکل خطاب به کار می بردند: به جای این که بگویند «موسیو دو بوا» می گفتند «سیتواین دو بوا» [همشهری دو بوا، یا شهروند دو بوا]. هر شهروندی، با میلیون ها هم میهنش، دولت - ملت مردم گرای را تشکیل می دهد. هم شهروند و هم دولت - ملت مردم گرا آفریده های انقلاب فرانسه اند. پس، انقلاب فرانسه از آن رو مهم است که پدیدآورنده برخی از اندیشه های مهم تر سیاسی جهان جدید بود.

سرشت انقلاب فرانسه

انقلاب فرانسه فقط يك حادثه نبود، بلکه يك سلسله از رویدادهای بغرنج بود که مدت ده سال، یعنی از سال ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹ را فرا می گرفت. اول فقط اصلاحات ملایمی خواسته می شد. بعد، وقتی که مهار حوادث از دست هر يك از گروه های رهبری کننده در رفت، افراطی های بیش تری به قدرت رسیدند و تغییرات بزرگ تری اتفاق افتاد. فرانسه مهم ترین کشور اروپا بود. فرمانروایان سایر کشورها ترس برشان داشت که نکند در کشور آنها هم آتش انقلاب بگیرد.

چیزی نگذشت که از این ترس کار به اینجا کشید که در امور فرانسه دست به مداخله زدند و آتش جنگ روشن شد. این جنگ خود به ترس های تازه ئی منجر شد و به اوج گیری احساس مردم فرانسه دامن

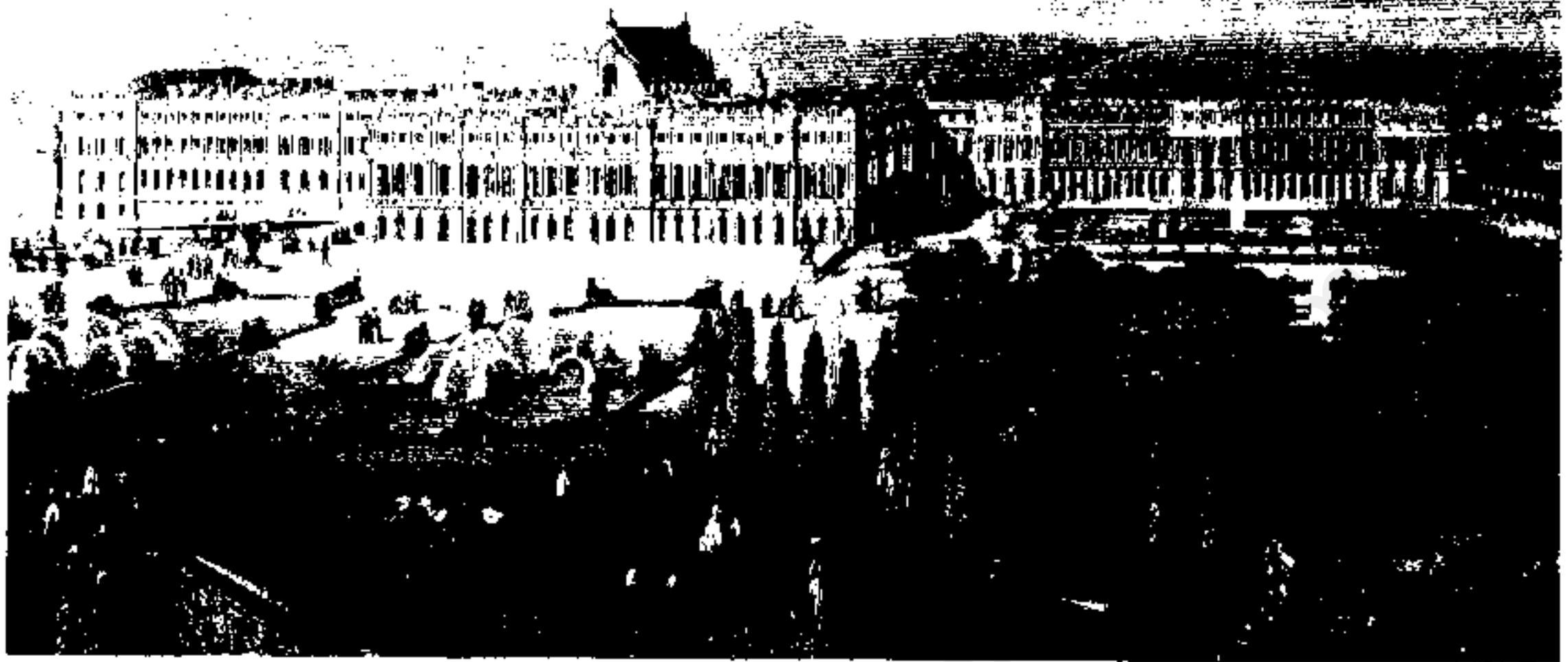
زد. پس، انقلاب بیش از پیش راه تندروی در پیش گرفت. تا سال ۱۷۹۴ انقلاب از چند مرحله گذشته بود و آن تغییراتی که در اثر آن به وجود آمده بود از آن حدی که همه گمان می کردند که در سال ۱۷۸۹ ممکن باشد گذشته بود. پس از سال ۱۷۹۴ شتاب تغییرات به کندی گرائید. بعد از سال ۱۷۹۹ ناپلئون در فرانسه به قدرت رسید و به راهنمایی او، برخی از آن تغییرات را که در اثر انقلاب فرانسه پیدا شده بود حفظ کردند، پاره ئی را با مقاصد تازه همساز کردند، حتی آمدند برخی را هم وارونه کردند.

به این دلیل انقلاب فرانسه يك حادثه نبود بلکه حوادث بسیاری بود. این انقلاب نتوانست به برخی از دیگرگونی هائی که در سال ۱۷۸۹ مطلوب بود برسد، و منجر به تغییرات بسیاری شد که پیش بینی نشده بود.

علل انقلاب فرانسه

مورخان درباره انقلاب فرانسه هزاران کتاب نوشته اند. از هر يك از چهره های مشهور انقلاب ده ها شرح حال در دست است و صدها تحقیق مفصل در چگونگی تأثیر این انقلاب در هر يك از مناطق فرانسه صورت گرفته است. هرچه مورخان به نکات بیش تری پی ببرند ما بیش تر به این نکته پی می بریم که در این انقلاب همه گونه حوادثی در یکدیگر مؤثر بود.

جنگ های لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه در پایان قرن هفدهم دربار را از نظر مالی به پیسی انداخت، که این خود در طول قرن هجدهم بدتر شد. نوشته های



کاخ سلطنتی در ورسای - مرکز اسراف درباری.

سلطنت

پیش از سال ۱۷۸۹ سلطنت مطلقه‌ئی بر فرانسه حکمروا بود [مثل شجره خبیثه پهلوی]. به‌طور نظری، معنای این حرف این بود که حرف شاه قانون است و همه باید از آن اطاعت کنند. اما در عمل رسوم و نهادهای اجتماعی قدرتمندی چون کلیسا و دربارهای حکام محلی دست‌شاه را می‌بست.

برای شاهان فرانسه ولخرجی در جنگ‌ها و بریز و پیاش زندگی درباری عادت شده بود؛ پول ریشه این مشکل بود. برای آن که حکومتی بتواند هر کاری که دلش می‌خواهد بکند باید پول داشته باشد. می‌بایست به سربازها و مقامات رسمی مواجب داد. می‌بایست برای نیروهای مسلح

«فیلسوفان»، یعنی گروهی از شخصیت‌های تیزهوش و دانا، چون ولتر و دیدرو، راهنمای مردان تحصیل کرده شدند تا از راه‌های کاملاً نوی به انتقاد از حکومت برخیزند - نمی‌گفتند که این وزیر یا آن مقام رسمی بدند، بل که می‌گفتند که این نظام سراپا نیاز به تغییر دارد (س ۱).

سرانجام وقتی که در دهه ۱۷۸۰ کفگیر پول و پله دربار به‌ته‌دیک خورد انتقاد بود که پشت انتقاد از در و دیوار فرو می‌ریخت. حال و روز خراب دهقانان و پاپی‌های شهرها (س ۲) موجب شد که مردم سر به‌شورش بردارند، و این همراه با انتقاد کسانی که طالب تغییر اوضاع بودند، آرام آرام بدل به دیک انقلاب واقعی شد. به این ترتیب انقلاب هم علل کوتاه‌مدت داشت و هم عللی که سال‌ها در کار بود.

تجهیزات فراهم کرد. می‌بایست از بناهای عمومی، و مانند این‌ها محافظت کرد. اگر بنا باشد که حکومتی درآمد ثابتی داشته باشد دیگر خرجش نباید بیش‌تر از دخلش باشد. برای آن که نارضائی پیدا نشود باید بار مالیات را عادلانه تقسیم کند. اما از بخت بدشان، دوشاه پیش از انقلاب هیچ یک از این کارها را نکردند. کار این شاهان در اثر جنگ‌های پی‌پی‌ای آن شد که رو آوردند به مالیات گرفتن و قرض‌های کلان کردن. تقریباً تمام بار مالیات به دوش دهقانان و طبقات متوسط (یعنی بورژوازی، یعنی اطباء، وکلا، تجار، صاحبان کارگاه، کسبه) افتاد. این مردم خود را سودرسان‌ترین بخش جامعه می‌دانستند، چون کار می‌کردند و ثروت ایجاد می‌کردند. نجبا و روحانیان، که به ثروت مادی کشور چیزی نمی‌افزودند، مالیات هم نمی‌دادند. (س ۳).

نارضائی مردم وقتی بیش‌تر شد که در جنگ فرانسه و بریتانیا، با آنهمه هزینه سرسام‌آورش، تازه کانادا و هند هم از جنگ فرانسه در رفت و خوراک بریتانیا شد. شاه تازه، یعنی لوئی شانزدهم خنگ‌تر از آن بود که بتواند آن رهبری الهام‌بخشی باشد که فرانسه به آن نیاز داشت (س ۴). زن اتریشی او، یعنی ماری آنتوانت، به خاطر عیاشی و سبک مغزیش، آماج نفرت مردم شد (س ۵ و ۶).

بعد فرانسه درگیر جنگ استقلال آمریکا شد که خرجش بیش‌تر از آن یکی جنگ بود و همین موجب شد که اندیشه‌های نوری درباره آزادی و دموکراسی در میان مردم رواج گرفت. تحصیل‌کرده‌های فرانسوی اخبار جنگ را با علاقه دنبال می‌کردند و جزوه‌هایی را می‌خواندند که مبعشر



جامعه فرانسوی: يك كساورز قديمی طيفه سوم بار روحانی و اشراف طيفه اول و دوم را به دوش می‌کنند.

اندیشه‌های نوری درباره حکومت از راه انتخابات به جای حکومت شاهان بود. سربازان فرانسوی که در آمریکا بودند هر روز به هنگام بازدید روزانه این کلمات را می‌شنیدند - «که همه انسان‌ها مساوی خلق شده‌اند: خداوند به آن‌ها حقوق لاینفکی عطا فرموده است... حکومت‌ها برای تأمین این حقوق بنا نهاده شده‌اند... هرگاه حکومتی مخرب این هدف‌ها باشد، حق مردم است که آن را عوض کنند یا براندازند.» (س ۷).

در سال ۱۷۸۶ حکومت فرانسه نتوانست حقوق کارمندان و سربازانش را بدهد. وزیر مالیه پیشنهاد کرد که مجمعی از نجبا





ماری آنتوانت

عامه در ورسای که در بیرون از پاریس واقع است، در سایه قصر سلطنتی تشکیل شد. (س ۹) نمایندگان طبقه سوم خیلی زود فهمیدند که اشراف به آن‌ها به چشم زبردست نگاه می‌کنند و شاه هم قصد ندارد که حکومتی به سبک انگلیس به آن‌ها بدهد. در بیستم ماه ژوئن فهمیدند که در اتاق گردهمایی آن‌ها را قفل کرده‌اند. آن‌ها بر آن شدند که تا سروصدائی راه نیندازند از آنجا نروند. در آنجا يك سالن تنیس پیدا کردند که در آن تشکیل جلسه بدهند. در آنجا رأی گرفتند که نام آن مجمع را «مجلس مؤسسان ملی» بگذارند و بساط آن مجلس

تشکیل شود. امیدوار بود که به آن‌ها نسیان دهد که آن‌ها هم باید سهمی از مالیات‌ها را بپردازند. نتیجه نقشه‌اش معکوس از آب در آمد وقتی که مجمع جیب تشکیل شد آن‌ها شاه را ترغیب کردند که جلسه‌ای از مجمع قانونگزاری یا به اصطلاح طبقات عامه تشکیل دهد. این مجمع مفسد نوعی مجلس بود که بیش از يك صد رنجاه سال بود که تشکیل شده بود. نجبا امیدوار بودند که با به کار گرفتن این مجمع بتوانند امتیازات خود را حفظ کنند. اما تشکیل يك مجمع طبقات عامه مطلوب همه بود. برخی از مردم دیدند که این فرصتی است تا مجلسی مثل پارلمان انگلیسی‌ها تأسیس کنند. آن‌ها نظام انگلیسی را تحسین می‌کردند چون که این مجلس، سوای نجبا و روحانیان، به مردم هم فرصت می‌داد که وقتی تصمیمات مهمی گرفته می‌شد صدای‌شان را به گوش همه برسانند. مجمع طبقات عامه مرکب از سه گروه یا سه طبقه بود؛ افسار دو طبقه اول، یعنی روحانیان و زمینداران بزرگ در دست اشراف بود. نمایندگان طبقه سوم نماینده بقیه ملت بودند.

فهرست شکایات و مشکلات مردم در دفاتری به نام cahiers de doleance [شکایت نامه] آمده بود، (س ۸) که مجمع طبقات عامه می‌بایست به آن نگاه کند. مردم بیش‌تسری به سیاست و شرکت در گردهمایی‌ها و گوش دادن به نطق‌ها و خواندن جزوه‌ها علاقه تازه‌ئی پیدا کردند. در سراسر فرانسه، خصوصاً در پاریس که شهری بزرگ و پایتخت بود، باشگاه‌هایی برای بحث و فعالیت سیاسی به وجود آمد.

سقوط باستیل

در پنجم ماه مه ۱۷۸۹ مجمع طبقات



نجیب‌زاده



طبقه سوم



روحانی

سه طبقه: لوازم اسرافکارانه روحانی و اسرافزاده و لباس ساده سیاه آدم معمولی لباس رسمی نمایندگان طبقات عامه بود.

می‌رفت، زیرا زمستان آن سال بسیار سخت بود و حرف نداشت که در فصل بهار آذوقه خیلی کم گیر خواهد آمد (س ۱۱).

در روستاها دسته دسته دهقانان به خانه‌های پرت افتاده حمله می‌کردند. در پاریس کارگران بیکار گروه گروه به خیابان‌ها ریختند تا به نطق خطیبان اصلاح طلبی که حکومت را برای مشکلات مملکتی سرزنش می‌کردند گوش دهند (س ۱۲). پیدا شدن سربازان در پیرامون پایتخت نشانه آن بود که شاه قصد دارد دست به اعمال زور بزند. در روز یازدهم ماه ژوئیه لوئی وزیر مالیه مشهور

را جمع نکنند الا وقتی که فرانسه صاحب يك قانون اساسی درستی شود (یعنی مجموعه قوانینی که برای گرداندن حکومت کشوری لازم است). این «سوگند زمین تنیس» اولین گام مهم مبارزه با حکومت فرانسه بود. (س ۱۰).

لوئی شانزدهم قصد نداشت کاری بکند که اقتدار و مرجعیت او محدود شود. اما پی برد که مجلس از حمایت وسیع مردم برخوردار است، و از اینرو این طور وانمود می‌کرد که نظرات‌شان را می‌پذیرد. اما از آن طرف، سربازان به دستور او پاریس را محاصره کردند. انتظار وقوع درگیری



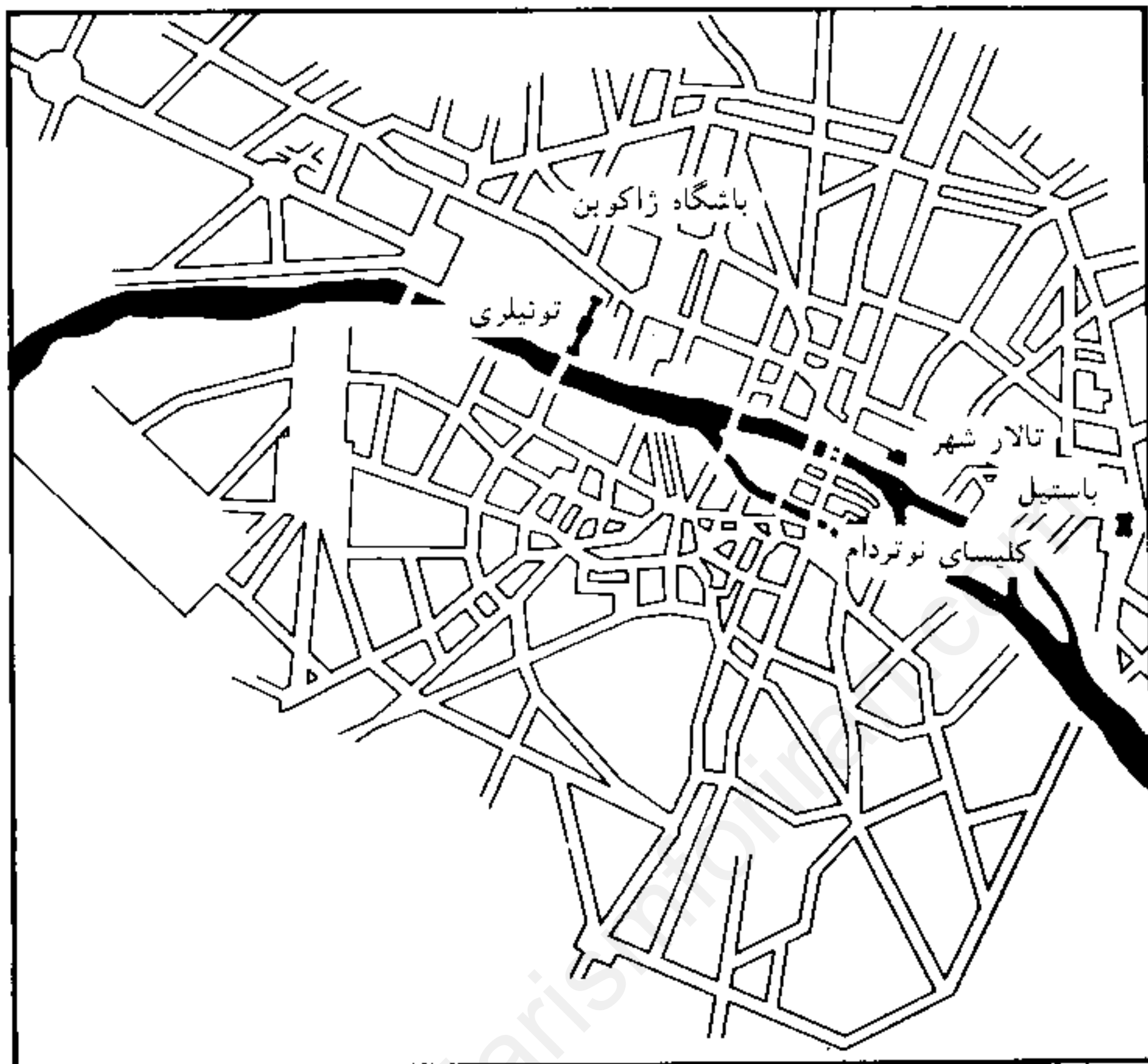
سوگند زمین تنیس از نظر داوید، نقاش برجسته انقلاب.

بسیار موثرتر بود و مبارزه بی‌امان با اقتدار سلطنت به‌شمار می‌آمد. روز چهاردهم ژوئیه، یعنی روز باستیل تا امروز از تعطیلات ملی مردم فرانسه بوده است. اما مهم‌ترین تحولی که در این سه روز قیام روی داد سقوط حکومت شهر پاریس بود. این نشان داد که مردانی که طالب اصلاحات اساسی (= رادیکال) اند توانستند نیروی توده‌ها را به‌کار گیرند و بر مواضع قدرت سیاسی مستقر شوند.

آن تابستان دیگرگونی‌های مشابهی در شهرها و روستاهای سراسر فرانسه پیدا شد، و گروه‌های کوچک سازمان‌یافته اصلاح‌طلبان (= رادیکال‌ها) از شکایات یا برهنه‌ها استفاده می‌کردند تا خود بر منصب قدرت بنشینند. در مناطق روستائی دهقانان خانه‌های اربابی را آتش می‌زدند و مباشران

خود را که مدافع اصلاحات بود معزول کرد. در نتیجه این عزل شورش‌هایی در پاریس پیدا شد. کمیته‌های سازمان‌یافته شهروندان بازور اداره شهر را به‌دست گرفتند سپاهی از شهروندان، به‌نام گارد ملی، به فرماندهی مارکی دو لافایت، قهرمان انقلاب آمریکا، تشکیل شد. در چهاردهم ژوئیه مردم پاریس شروع کردند اسلحه به‌دست بیاورند تا از شهر در مقابل سربازان شاه دفاع کنند. بعد فریادی اوج گرفت که «به‌سوی باستیل!» این قلعه قدیمی زشت روزگاری زندان قانون‌شکنان سیاسی بود. اما در آن زمان فقط هفت زندانی داشت. امام‌ظهر قدرت سلطنت بود. این قلعه در یک هجوم به‌نفع توده مردم تسخیر شد.

تسخیر باستیل از سوگند زمین تنیس



پاریس در زمان انقلاب

و خادمان اشراف زمیندارِ منفور را دار می‌زدند، و این کارها به بی‌نظمی دامن می‌زد.

مجلس مؤسسان ملی

مجلس مؤسسان ملی، که به تقاضای شاه شامل نجبا و روحانیان هم می‌شد، دربارهٔ چگونگی حل مشکل شورش‌های دهقانی به بحث پرداخت. در چهارم اوت یکی از نجبا، در کوشش نومیدانه‌ئی که برای حفظ وضع‌شان می‌کرد، برخاست و به‌طور نمایشی پیشنهاد کرد که حاضر است از همهٔ حقوق فئودالیش دست بکشد.

نجبای دیگر هم او را سرمشق قرار دادند و مجلس هم آن گاه رای به‌الغای همهٔ امتیازات فئودالی طبقهٔ اشراف داد (س ۱۳). يك ماه بعد این قانون در اعلامیهٔ مشهور به اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروند تأیید شد؛ این اعلامیه را باید درآمدی بر قانون اساسی نوی دانست (س ۱۴).

اعلامیهٔ حقوق بشر برابری در مقابل قانون و آزادی عبادت، بیان، قلم و اجتماعات را، آن چنان که مطلوب همه بود، به همهٔ انسان‌ها بشارت می‌داد. اما اگر این اعلامیه را به‌دقت بخوانیم می‌بینیم که اساساً بیش تر به چیزهائی می‌پردازد که برای آن طبقاتی مهم است که وضع‌شان



بده بستان اخبار انقلاب در کافه

سقوط باستیل، ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹



بهرتر است، مثل مالیات، آزادی افراد و حقوق مالکیت. برای پابرهنه‌هایی که در هفت آسمان يك ستاره نداشتند، اعلامیه حقوق بشر، آتش دهن‌سوزی نبود.

در طی تابستان سال ۱۷۹۰ اصلاحات دیگری به تصویب مجلس رسید. يك نظام نو حکومت محلی برپا شد. همچنین مجلس سعی کرد که با مصادره املاک کلیسا، که مالک يك پنجم زمین‌های فرانسه بود، مشکل پول را حل کند. مقصود این بود که زمین را به قیمت‌های نازلی به دهقانان بفروشند و آرامش را به روستاها بازگردانند. این کار بحران مالی را موقتاً رفع کرد، اما مشکل

کنونی مجلس اداره امور کلیسا بود، که درآمدش و در نتیجه آن استقلالش را از دست داده بود.

مجلس بعداً قانون مهمی گذراند، که بنا بر آن دولت به روحانیون حقوق می‌پردازد و همه روحانیون می‌بایست قول دهند که از حکومت جدید اطاعت کنند. پاپ بی‌درنگ این کار را به عنوان حمله بزرگی به کلیسا (که نمی‌توانست تحت قدرت هیچ حکومتی باشد) محکوم کرد. بعد، روحانیان مجبور شدند که یا حمایت از کلیسا را انتخاب کنند یا حمایت از انقلاب را. اغلب‌شان راه اول را در پیش گرفتند و به کلیسا وفادار ماندند.

باشگاه زاکوبین: يك کمیته انقلابی

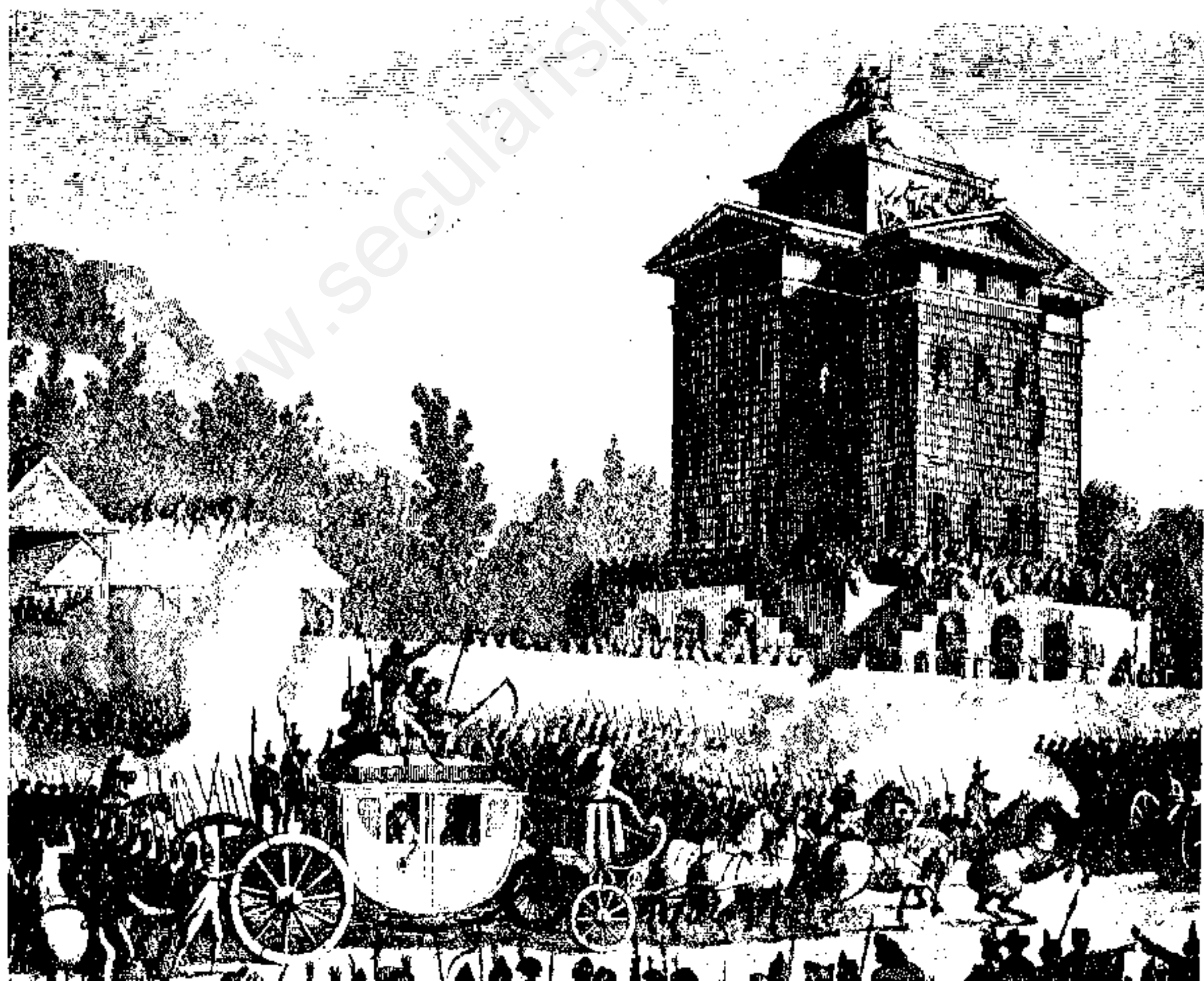


تا پائیز سال ۱۷۸۹ به نظر می‌رسید که انقلاب فرانسه راهش را رفته باشد. بساط فتوالمجلس جمع شد. سلطنت مشروطه (پارلمانی) تأسیس شد. فقط مانده بود شرح تفصیلی قانون اساسی. چند عضو مجلس می‌خواستند که شاه نفوذ مستقیم زیادی داشته باشد. اکثریت می‌خواستند که شاه فقط يك حق و تو قوانین داشته باشد، مجلس را منحل کند و امر به انتخابات جدید بدهد. خواست‌های جمهوریخواهان افراطی‌تر بود. این‌ها می‌خواستند يك بیخ سلطنت را بکنند. چند جمهوریخواه در مجلس بودند. اما در باشگاه‌های سیاسی خاندان سلطنت را محط به پاریس برمی‌گرداند.

مدافعان نیرومندی داشتند، و این باشگاه‌ها خود در مردم پاریس و دیگر شهرهای بزرگ بسیار نفوذ داشتند.

ژاکوبین‌ها

نیرومندترین این باشگاه‌ها، باشگاه ژاکوبین بود. رهبران این باشگاه دیده بودند که شورش ماه ژوئیه شاه را مجبور و مجلس را وادار کرده بود که به خواست‌های مردم تن بدهند، از آن زمان به بعد ژاکوبین‌ها متخصص شوراندن توده‌ها شدند تا حرکت انقلابی را به مرز و سامان‌های تازه‌نی



برسانند.

در ماه سپتامبر در مجلس بر سر این که آیا به شاه باید اجازه و تو داد یا نه بگومگو بود. لوئی، پادشاه فرانسه، به طور احمقانه‌ئی سعی کرد که با احضار سربازان به ورسای از نمایندگان زهرچشم بگیرد. باشگاه پاریس با برانگیختن توده‌ها واکنش نشان داد. این کار به اندازه اغتشاش در روستاها، که کار مزارع را مختل کرده و غذا کمیاب شده بود، دشوار نبود. در چهارم اکتبر زنانی که برای نان صف بسته بودند سر به‌شورش برداشتند. کارگران به آنها پیوستند و روز بعد رهبران رادیکال یک راهپیمائی اعتراضی پانزده میلی را به سوی ورسای سازمان دادند.

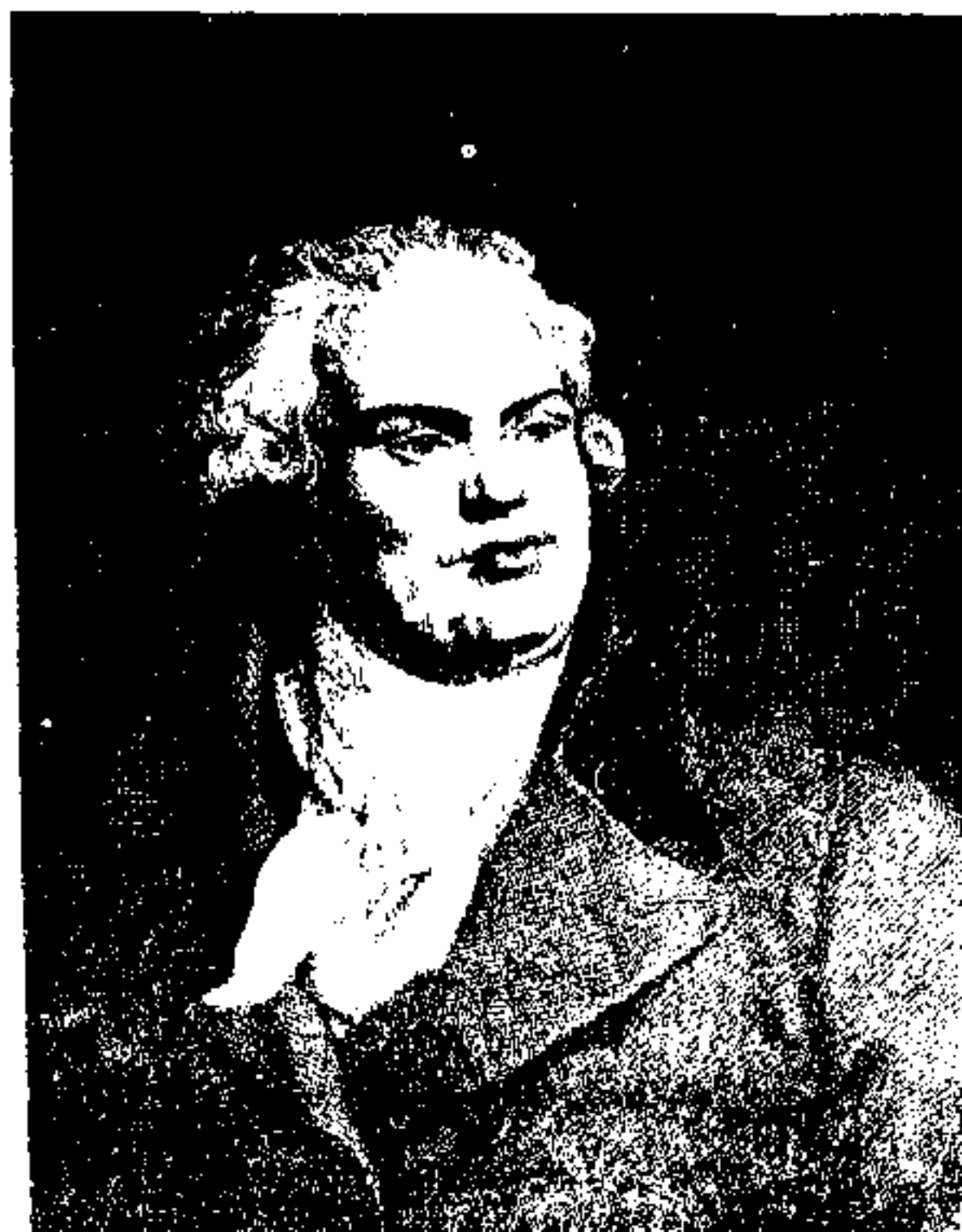
تا عصر پنجم اکتبر جمعیتی مرکب از هشت هزار نفر، دور قصر سلطنتی جمع شده نان می‌خواستند. لاقایت با گارد ملی از راه رسید که نظم برقرار کند اما صبح روز بعد، وقتی که جمعیت از شاه و ملکه خواست که به پاریس بروند، لاقایت به شاه نصیحت کرد که برود تا از خونریزی جلوگیری کند. لوئی موافقت کرد و شبانگاه با خانواده‌اش در قصری در پاریس اقامت کرد.

چند روز بعد مجلس به پاریس کوچ کرد. به این ترتیب هم شاه و هم مجلس، یعنی تنها نهادهای اجتماعی فرانسه که حق وضع قوانین و صدور فرمان داشتند، خود را در اختیار توده‌ها گذاشتند و به این ترتیب تو مشت زاکوبین‌ها بودند. برخی از اشراف حکومتگر از ماجرا بو بردند و از فرانسه به ایالات مرزی آلمان فرار کردند، به این امید که در آنجا ارتشی دست و پا کنند و بتوانند با زور آب رفته حکومت قدیمی را به‌جو برگردانند.

اما افراطی‌ها شروع کرده بودند که



مارا (عکس بالایی) و دانشون، دو تن از رهبران زاکوبین که تعلق‌های‌شان توده‌ها را علیه سلطنت شوراند.





دُسییر، رهبر دوره وحشت.

فرانسه بودند. این‌ها تعدادشان بسیار بیش‌تر از گروه دوم، یعنی ژاکوبین‌ها بود، که پایتیی‌های پاریس پشتوانه‌شان بود، و این گروه حامیان‌شان را همیشه دم دست داشتند.

موضوع مباحثه مهم این دو گروه این بود که آیا به‌اتریش اعلان جنگ بدهند یا نه. زیروندن‌ها معتقد بودند که شاید يك حادثه جنگی انقلاب را در سراسر اروپا گسترش دهد. ژاکوبین‌ها مخالف بودند چون می‌ترسیدند که مبادا جنگ قدرت را از کف توده پاریسی خارج کند. بهانه جنگ این بود که امپراطور اتریش، یعنی لئوپولد دوم، برادر ماری آنتوانت، نقشه کشیده انقلاب را سرکوب کند. او در واقع طالب جنگ نبود.

و مجلس مقننه در آوریل ۱۷۹۲ به‌اتریش و متحد او، یعنی پروس اعلان جنگ داد. فرانسه ضعیف بود، و حکومتش هم یکدست نبود، در آمدش هنوز

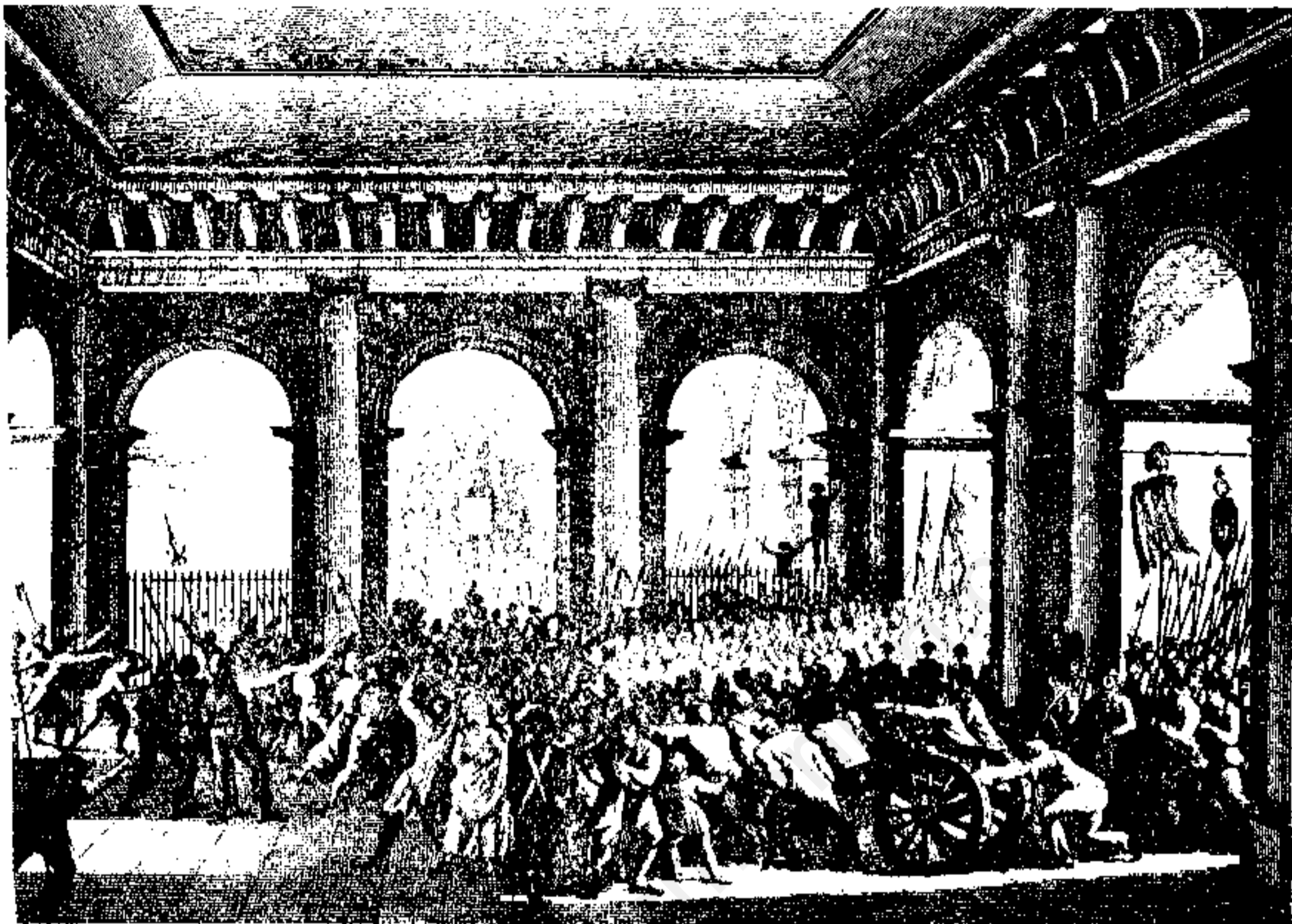
مهار انقلاب را به دست بگیرند. باشگاه ژاکوبین به سایر باشگاه‌های سیاسی سراسر فرانسه نامه نوشت و آن‌ها هم شروع کردند به قبضه کردن سیاست محلی. همه جا میانه‌روها را کنار زدند. رادیکال‌ها که جنجالی‌تر و رک‌گو تر از همه و در مهار کردن توده‌ها هم بسیار ماهر بودند شروع کردند به میدان آمدن.

در همان هنگام در فرانسه نغمه‌هایی در مخالفت با انقلاب ساز کرده بودند. خیلی از مردم معمولی فرانسه اگرچه شاید حس می‌کردند که خیلی از کارهای کلیسا غلط بوده، اما کارهایی را هم که علیه آن شده بود زیاده‌روی می‌دانستند.

لوئی شانزدهم نیز حس می‌کرد که کارهایی که شده بسیار افراطی بوده است. او معتقد بود که سعی در توافق با مجلس به جایی نمی‌رسد و ناممکن است. او هم می‌بایست به کسانی پیوندد که از کشور فرار کرده بود. در روز سی ژوئن سال ۱۷۹۱ شاه و ملکه، در لباس خدمتکارها با ارابه از پاریس خارج شدند. آن‌ها را نزدیک مرز گرفتند و به پاریس برگرداندند. سعی آن‌ها به فرار به امید حفظ سلطنت مهر «باطل شد» زد. شاه نشان داده بود که قابل اعتماد نیست (س ۱۵).

تنازع بر سر قدرت و بقا

در سپتامبر ۱۷۹۱ قانون اساسی جدید به مرحله اجرا گذاشته شد. مجلس مقننه، یعنی هیأت قانونگزاری، به زودی نشان داد که می‌خواهد قانون اساسی را ملغی کرده جمهوری جدیدی تأسیس کند. دو گروه برای رسیدن به قدرت به مبارزه برخاستند. یکی زیروندن‌ها که نماینده طبقات متوسط



قتل عام در کاخ شاه در توئیلری

منجر شد، و توده مردم به زندان‌ها ریختند و نجبا و روحانیان را بیرون کشیدند که در دادگاه‌های «خلق» در خیابان‌ها محاکمه کنند. حتی آن‌هایی هم که تبرئه می‌شدند به دست توده‌ها افتاده یک پای‌شان لب گور بود. حکومت هیچ قدمی در جلوگیری از این شورش‌ها برنداشت.

این وضع بعد از رسیدن این خبر که ارتش شهروندان نیروهای مهاجم را عقب رانده آرام‌تر شد، و در همان روز مجلس تازه‌ئی تشکیل شد و رأی به جمهوری داد. آن‌ها برای آن که آغاز جمهوری را مشخص کنند تقویم قبلی را برانداختند. سال يك جمهوری فرانسه آغاز شده بود.

جمهوری انقلابی

رفنی که در فرانسه جمهوری به‌پا شد،

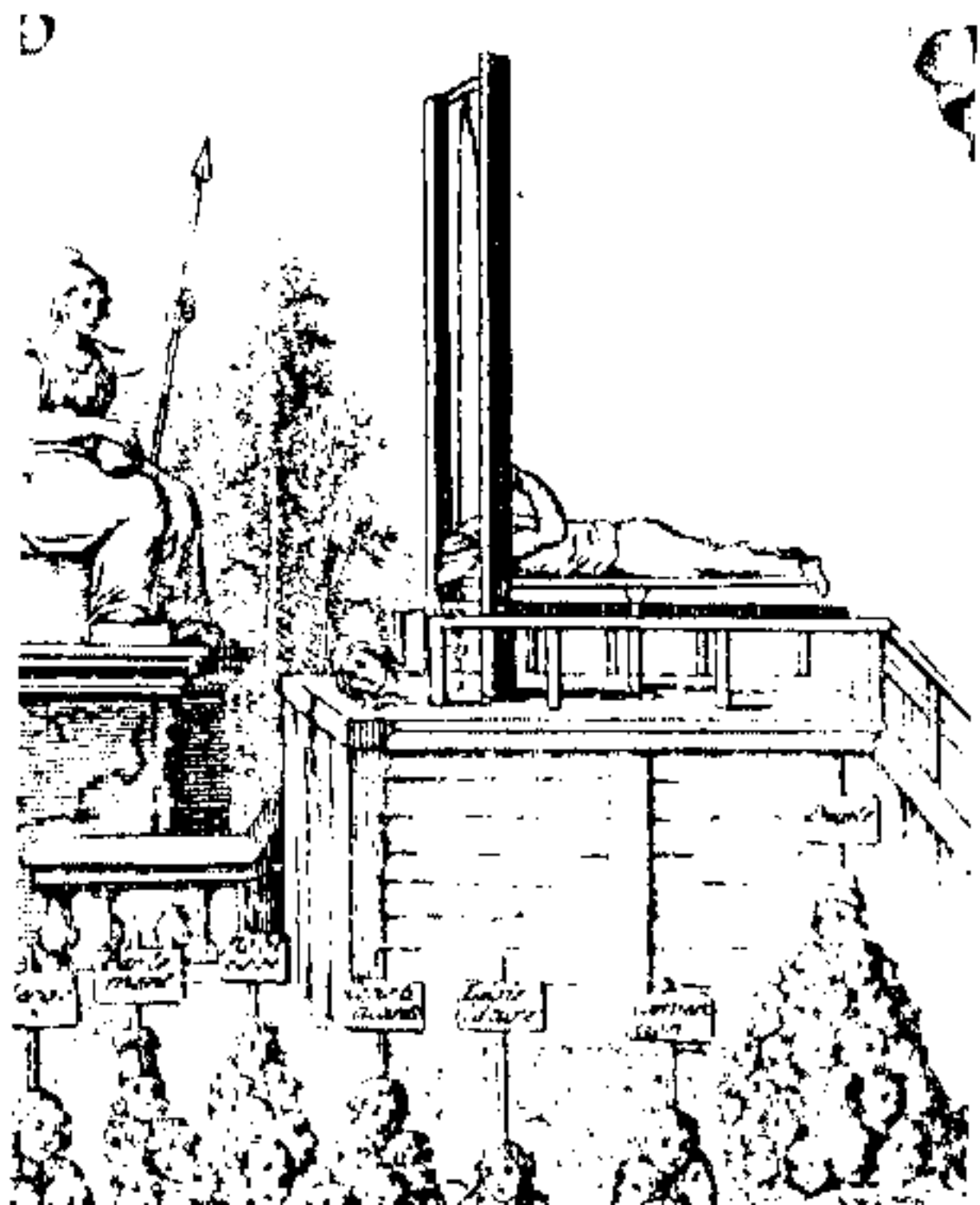
وضع به‌هم ریخته‌ئی داشت و افسران ارتش داشتند به‌نفع دشمن می‌جنگیدند. نیروهای مهاجم بی‌هیچ مخالفتی راهی پایتخت شدند، پاریس دستخوش اضطراب شد و ژاکوبین‌ها فرصت پیدا کردند که از این اضطراب به‌نفع مقاصد خودشان بهره‌برداری کنند.

در این میان سه رهبر پیدا شدند: مارا، که جمهوریخواه خستنی بود؛ دانتون، که خود غولی بود و می‌توانست مردم را با نطق‌های تند تیزش به‌هیجان بیاورد؛ و سومی ژبسیپر که وکیل آرام کوچکی بود که اعتقاد داشت انقلاب باید در جامعه فرانسه دیگرگونی کاملی به‌وجود بیاورد. دانتون و مارا با نطق‌های‌شان بیش از پیش توده‌ها را علیه سلطنت سورانندند. آن‌ها تظاهراتی را سازمان دادند که به‌قتل عام ششصد سوئسی گارد سلطنتی کاخ شاه

مانده بودند که با شاه چه بکند. خیلی‌ها معتقد بودند که باید او را رها کرد که برود خارج از کشور زندگی کند. ژاکوبین‌ها از این می‌ترسیدند که مبادا مردم بخواهند باز او را برگردانند، از این نظر مرده‌اش را می‌خواستند. ژاکوبین‌ها که مهار توده‌های پاریس را در دست داشتند توانستند مجلس را مجبور کنند که شاه را به مرگ محکوم کند.

لوتی شانزدهم در بیست و یکم ژانویه ۱۷۹۳ بیباکانه تن به مرگ داد. قتل شاه که به نام مردم صورت گرفته بود سراسر جهان را تکان داد. عقیده عمومی انگلستان و آمریکا را، که لیبرال‌های آنجا اول انقلاب را تحسین می‌کردند، برآشفته. انقلاب فرانسه دیگر مبارزه مردم برای دستیابی

وحشت. کاربکاتوری به نام «حکومت رُبسییر» با توده‌لی از سرهای بریده، بزرگ‌ترین توده برجسب «مردم» را دارد که نشان می‌دهد که بیس بر کسانی که مردند بروتمند و قدرتمند نبودند.



به حقوق‌شان نبود، بلکه آن را خشونت توده‌ئی می‌دانستند که هر چیز خوب و با نظم را از میان می‌برد. وانگلستان در جنگ اتریش و پروس با فرانسه به این دو کشور پیوست.

در داخل فرانسه هم واکنش تندی پیدا شد. مردمی که به شاه و کلیسا وفادار بودند آشکارا قیام کردند. بحران به اینجا انجامید که ژاکوبین‌ها از طریق يك «کمیته امنیت عمومی» کاملاً حکومت را به دست گرفتند (س ۱۶). مجلس سعی کرد که با این کار آن‌ها مخالفت کند، اما توده‌ئی از مردم محل مجلس را محاصره کردند و طالب توقیف رهبران میانه‌رو شدند. بیست و نه نفرشان را به تیغ «گیونین» گرفتار کردند.

کمیته اکنون به اولین سال قدرتش پا می‌گذاشت، که هنوز به دوره وحشت معروف بود. کمیته خیال داشت هر که را که با آن مخالف بود سر به نیست کند. گمان می‌رود که در این میان چهل هزار نفر مرده باشند. رُبسییر وکیل، رهبر این ماجرا شد و از شر خیلی از رفقای سابقش، حتی دانتون هم، خلاص شد (س ۱۷ و ۱۸).

در همان حال، عضو دیگر کمیته ملت را برای جنگ سازمان می‌داد؛ به جوانان دستور دادند که به ارتش بپیوندند. این کار در تاریخ جنگ کار کاملاً نوی بود (س ۱۹). سربازان دیگر نمی‌بایست مانند سربازان مزدور شاه که به زور به خدمت گرفته می‌شدند بچنگند، بلکه به عنوان فرانسوی در راه میهن‌شان، مردم‌شان و آرمان‌های انقلاب می‌جنگیدند. در طی سال ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۴ سور ارتش جمهوری انقلابی به آن‌ها تازی کرد که در بسیاری از نبردها سرباز سوتاک، سورس‌های را در خود فرانسه بهار شد.

دستاوردهای ارتش، رُپسیر را به خطر انداخت. با پایان گرفتن هراسِ هجوم [بیگانه] هیجان عمومی کم کم فروکش کرد. بسیاری از دشمنان رُپسیر شروع کردند از هر طرف به او ناخن. بنا بر تقویم جدید در بیست و ششم ژوئیه، هشتم ترمیدور، رُپسیر را متهم، و توفیف و روز بعد اعدام کردند. و دوره وحشت پایان یافت.

پایان انقلاب

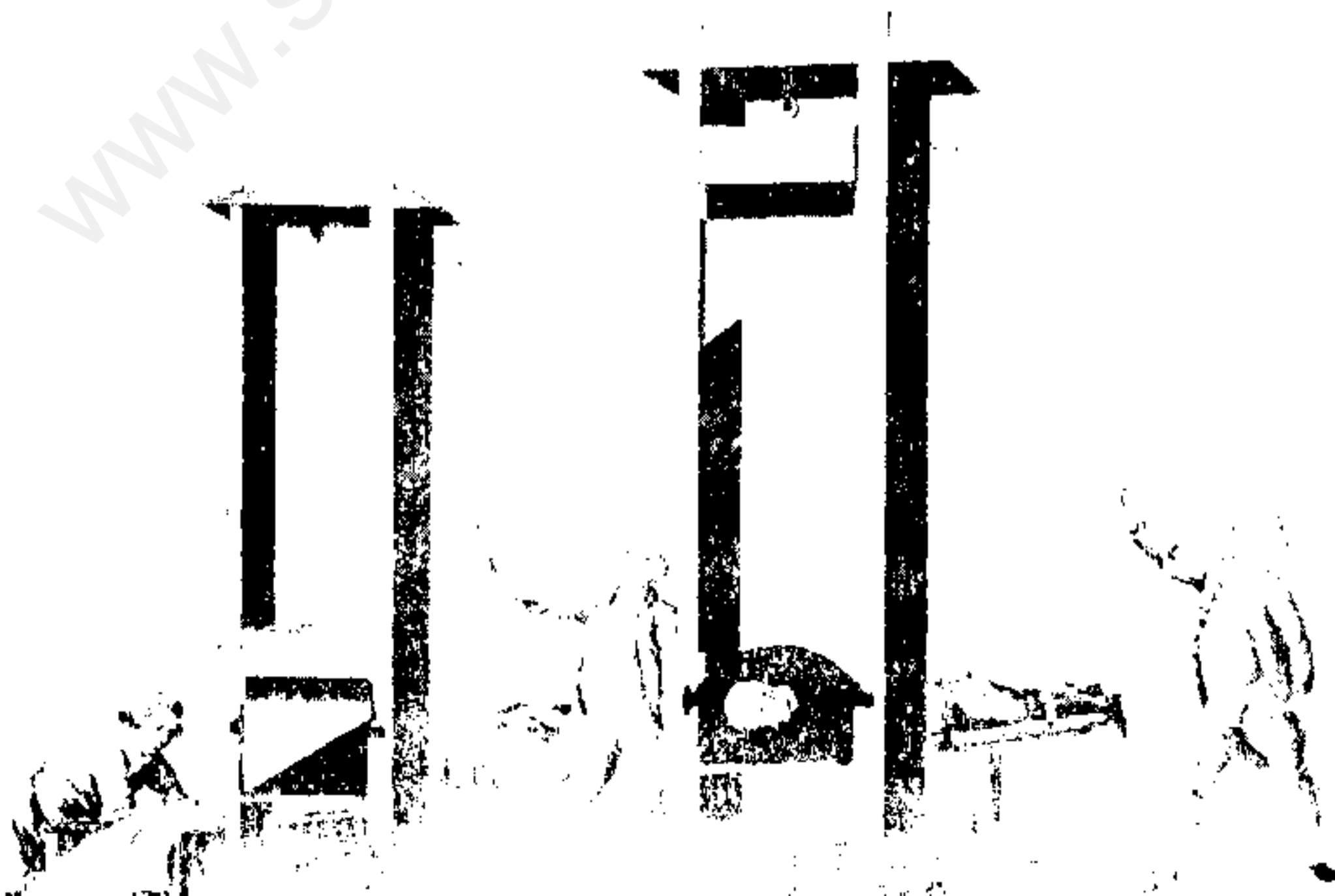
در تابستان سال ۱۷۹۴ مردم کم کم آرام می شدند. باشگاه‌های راکوبین بسته شد. زندانیان سیاسی را آزاد کردند. روحانیان کار عبادت و مراسم کلیسا را بدون دردسر شروع کردند. حکومت به دست گروه رهبری افتاد، اینان گروهی بودند که نمی بایست گوش‌شان بدهکار توده مردم باشد. در آن زمان فرانسه خیلی آهسته تر

مدلی از گوبین

نفس می کشید. مرحله بعد سروکله ناپلئون بناپارت پیدا می شود.

نتایج انقلاب فرانسه

قرن نوزدهم شاهد ظهور و پیروزی سه «ایسم» یا مکتب بزرگ بود: سوسیالیسم ایسا، جامعه‌گرائی، لیبرالیسم ایسا، آزاداندیشی و آزادیخواهی، و ناسیونالیسم ایسا، ملی‌گرائی. اینست خواننده توجه دارد که این سه مکتب همواره در تاریخ‌ها و سرزمین‌های گوناگون به یک معنای با یک بار اجتماعی به کار نمی رفته است. گاهی حتی معانی مخالفی، یعنی خلاف معنای اصلی خود را نیز هم پیدا کرده است. [انقلاب فرانسه انگیزه هر سه این‌ها بوده است. نماینده بخش سوسیالیست انقلاب فرانسه مردی بود به نام بابوف که معتقد بود تمام آنچه تاکنون در فرانسه رخ داده چیزی نیست «الا





۱ پاریس، فرانس ۱۷۹۲

۲ انگلستان ۱۷۹۳

۳ لیون ۱۷۹۳

۴ فرانسه و دشمنان اروپایی، برهمنش

په

کوه

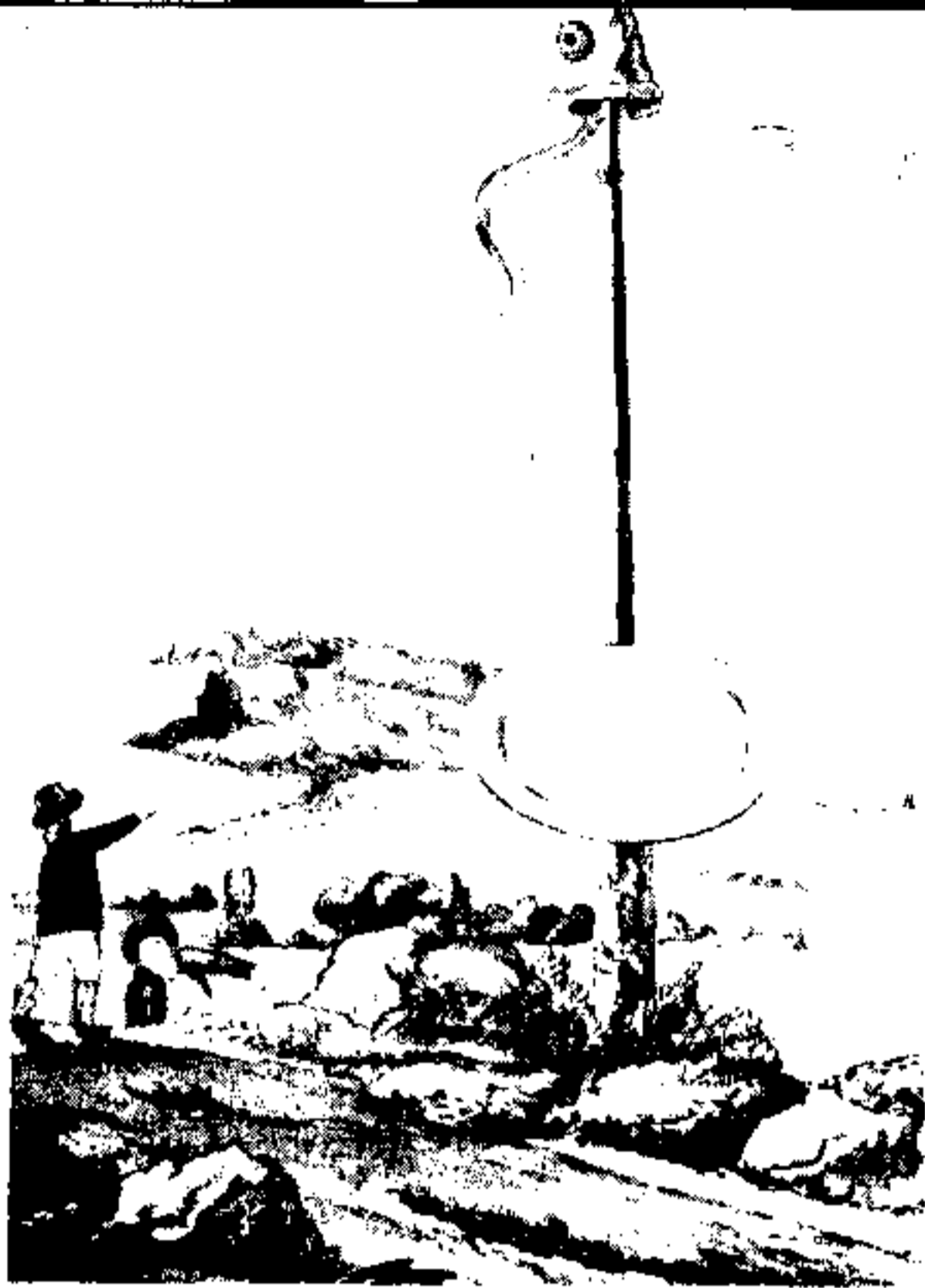
سلطنت هلند فرانسوی

جنگ داخلی (برهمنشها)

پیشاهنگ انقلاب دیگری که بسیار بزرگ‌تر و بسیار مؤثرتر است، و آن آخرین [انقلاب] خواهد بود....» در این انقلاب جدید هرگونه مالکیتی در اختیار دولت قرار خواهد گرفت، همه کار خواهند کرد و ثروت به‌طور مساوی توزیع خواهد شد. این اندیشه‌ها برای روزگار پابوف خیلی افراطی بود.

نماینده عنصر لیبرال انقلاب، بورژوازی بود، یعنی گروهی که صاحب مال و منال بودند، تاجرو کاسب بودند. این‌ها انگلستان و آمریکا را نمونه‌های خوب حکومت می‌دانستند. فکر می‌کردند که حقوق مدنی و دولت مبتنی بر قانون اساسی مهم‌ترین چیزهاست. مخالف قدرت کلیسا بودند و عدالت و نصیفت بیش‌تری برای همه می‌خواستند. اما دل‌شان نمی‌خواست که ثروت‌شان را بگیرند. آن‌ها در همان نخستین روزهای انقلاب به‌خیلی از چیزهایی که می‌خواستند رسیدند. اعلامیه حقوق بشر و شهروند آرمان‌های لیبرال آن‌ها را وصف می‌کرد [در همین معناست کاربرد کلمه لیبرال] و «لیبرالیسم» در ایران امروز. م.

اما، مهم‌ترین عنصر انقلاب، ناسیونالیسم [که گاهی ملی‌گرایی است و گاهی ملیت‌گرایی. م.] بود، چون ناسیونالیسم هم راهی را که حکومت در داخل ایالات در پیش می‌گرفت، تغییر داد (که همه را آن می‌داشت که در گردش امور ملت سهیم باشند) و هم مناسبات میان ایالات را دیگرگون کرد، و آن نیز به این معنا بود که مردمانی را که يك ملیت داشتند و امی‌داشت که حس کنند حق دارند کارهای خاص خود را خود بگردانند و ایالات دیگر بر آن‌ها حکومت نرانند. در سراسر قرن نوزدهم احساس



مرز فرانسه از نظر کوه، ساحر المانی، در سال ۱۷۹۰، عبور کنند این سرزمین آزاد است!

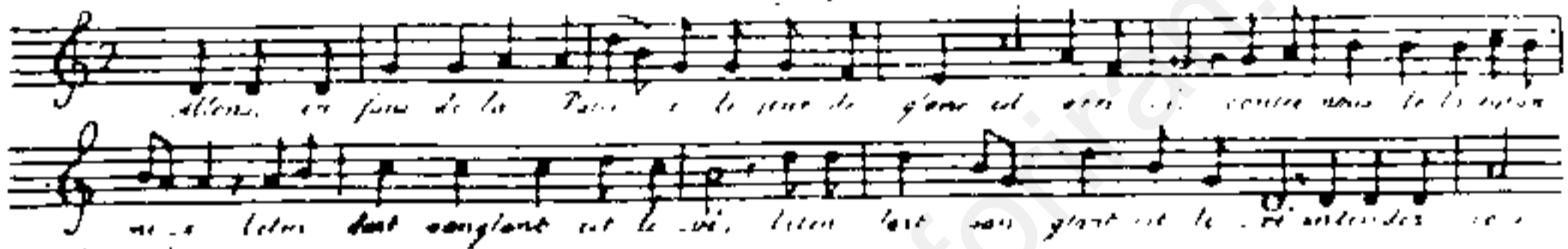
ناسیونالیسمی، امپراطوری‌های اتریش، روسیه، و عثمانی را تهدید می‌کرد چه در این امپراطوری‌ها ملیت‌های گوناگونی می‌زیستند، که سرانجام کار به دو قدرت نوپای اروپائی انجامید، یعنی یکی يك آلمان متحد و دیگری يك ایتالیای متحد. مشوق مستقیم ناسیونالیسم، انقلاب فرانسه بود. يك ارتش ملی برای مقابله با ارتش‌های مهاجم شاهان اروپائی پدید آمد. حکومت انقلابی همه مردم فرانسه را که به‌گوش‌های منطقه‌ئی حرف می‌زدند ملزم کرد که بزبان فرانسوی حرف بزنند. مدارس را بر آن داشت که زبان و تاریخ فرانسه را تدریس کنند. يك پرچم (سه رنگ) ملی، يك سرود ملی (مارسیز)، و تعطیلی ملی



MARCHE DES MARSEILLOIS

CHANTÉE SUR DIFFÉRENS THÉÂTRES

Chz Frère Postage du Saumon



يك صفحه از سرود ماریسيز

در مردم این اندیشه را پدید آورد که جوامع را می‌توان با نیرو و اراده از نو ساخت. يك رهبر چريك يونانی، که در سال ۱۸۲۱ برای آزادی یونان از جنگ ترك‌های عثمانی می‌جنگید، چنین گفت: به نظر من انقلاب فرانسه... چشم جهان را باز کرد. پیش از این ملت‌ها چیزی نمی‌دانستند، و مردم فکر می‌کردند که شاهان خدایان روی زمین‌اند و مکلف بودند بگویند که هر چه آنان می‌کنند بهترین است. از راه این دگرگونی کنونی دیگر حکومت بر مردم بسیار دشوار است.»

هرجا که انقلابیون بودند ناسیونالیست (ملی‌گرا) بودند، چنان که در یونان ۱۸۲۱، یا لیبرال بودند، چنان که در آلمان ۱۸۴۸، یا سوسیالیست بودند، چنان که در فرانسه ۱۸۷۱. در سراسر قرن نوزدهم [انقلابیون] راه و روش خود، آرمان‌ها و شعارهای خود را در انقلاب کبیر فرانسه سال‌های ۱۷۸۹

(روز باستیل ایجاد کرد تا مردم را چون يك ملت گرد هم آورد [ناگفته نماند که امروزه بنیاد این «مفهوم» در جهان بسیار سست شده است، به‌ویژه در خود فرانسه؛ البته هنوز «ناسیونالیسم هفت خط» دستاویز حکومت‌هاست، و هنوز بازار «وحدت ملی» (ولّد حلال ناسیونالیسم) گرم است و وزیر این علم «خیلی‌ها» سینه می‌زنند، و پیدا است به‌جه مقصودی.م.)

همه این‌ها به مردم فرانسه کمک کرد باور کنند که فرانسوی بودن آن‌ها مقدم بر همه چیز است. چنان که یکی از داوطلبان جوان ژاکوبین در سال ۱۷۹۳ به‌مادرش نوشت: «حیات ما و قوای ما به‌ما تعلق ندارد. همه چیز از آن ملت است.»

سوسیالیسم و لیبرالیسم و ناسیونالیسم هر سه از انقلاب فرانسه روئید. این انقلاب شاید بزرگ‌ترین همه انقلاب‌ها بود، چون

تا ۱۷۹۹ می‌جستند. بزرگ‌ترین میراث انقلاب فرانسه این اندیشه بود که انسان می‌تواند جهان خویش را بسازد، نه فقط از نظر مادی و با ابزارها و ماشین‌ها، بلکه از نظر سیاسی، اخلاقی و معنوی، بانمادها، سخنان و قوانین.

سند ۱

دمکراسی از ولتر - فیلسوف فرانسوی آن زمان که در فرهنگ فلسفی در این باره نوشته است.

معمولاً میان جنایات بزرگانی که همیشه جاه‌طلبند، و جنایات مردمی که همیشه خواهند آمد، و می‌توانند فقط آزادی و برابری بخواهند هیچ شباهتی نیست. این دو احساس، [یعنی] آزادی و برابری، مستقیماً نمی‌تواند به دروغ، به بدگوئی، به حمله، به مسموم کردن، به تخریب زمین‌های همسایگان و غیره بیانجامد، بلکه قدرت جاه‌طلبانه و جنون قدرت [طلبی] در هر زمانی که باشد و در هر مکانی که باشد موجب همه این جنایات می‌شود. پس، حکومت مردمی به خودی خود از قدرت استبدادی شرارتش کم‌تر و کم‌تر نرفتار است. بزرگ‌ترین عیب دمکراسی یقیناً استبداد و ظلم نیست.

سند ۲

بریتانی، سپتامبر ۱۷۸۸ آرتور یانگ، نویسنده انگلیسی در سفرنامه فرانسه‌اش در سال‌های ۱۷۸۷ و ۱۷۸۸ و ۱۷۸۹ می‌نویسد:

به سوی کمبورگ: این سرزمین يك جلوه وحشی دارد؛ [اینجا] در دامپروری، دست کم از نظر مهارت، چندان پیشرفته‌تر از هورن‌ها [سرخپوستان آمریکا] نیستند... مردم تقریباً همان اندازه وحشی‌اند که سرزمین‌شان، و شهر کمبورگ آن‌ها یکی از مکان‌های بسیار شرارت‌خیز و کثیفی است که می‌توان دید؛ خانه‌های گلی بی‌روزن، با سنگفرش چندان سنگلاخی که سنگ راه هر عابری است...

به سوی مونتوبان: بینوایان به‌راستی فقیر به‌نظر می‌آیند؛ بچه‌ها به‌طور وحشتناکی ژنده پوشند، اگر لخت و عور می‌بودند بهتر از این تن‌نوش آن‌هاست؛ اما پای افزار و جوراب، که [در نظر آن‌ها] در شمار چیزهای تجملی است... گدائی نمی‌کردند، و هنگامی که چیزی به آن‌ها دادم به‌نظر می‌رسید که بیش‌تر متعجبند تا ممنون. به‌نظر می‌رسد فقط يك سوم آنچه از [زمین‌های] این ایالت دیده‌ام کشت می‌شود، و تقریباً سراسر آن در فقر است....

یکی از نویسندگان فرانسوی به نام س.ل. مرسیه به نجبا خرده می‌گیرد

قلعه‌ها، که در استان‌های ما چنگ و دندان نشان می‌دهند و همهٔ املاک بزرگ را می‌بلعند، از حقوق ناروای شکار، ماهیگیری، و هیزم‌شکنی برخوردارند؛ و این قلعه‌ها هنوز آن نجبای زشتکاری را که از نژاد انسان بریده بودند در خود پنهان دارند، کسانی که مالیات‌های شان را به مالیات‌های شاه می‌افزایند، و به همه، و بسیار آسان به فقرا و دهقانان دلشکسته ستم می‌کنند. مابقی نجبا گرد تخت [سلطنت] جمع می‌شوند، دائماً دست‌های شان دراز است و برای صیله و مقام‌گدائی می‌کنند. این‌ها همه چیز را [یعنی] القاب و مشاغل و امتیازات اختصاصی را برای خودشان می‌خواهند. آن‌ها به عام مردم، که توانائی‌شان یا خدمت‌شان به کشور هرچه باشد، اجازه نخواهند داد که ترفیع یا پاداش بگیرند.

مادام رولان - زن نروتمند حامی انقلاب - لوئی شانزدهم را این طور وصف می‌کند:

او نه آن خشک مغز ابله بود که عَلمش کرده باشند برای تحقیر مردم، و نه آن شریف‌ترین، مهربان‌ترین و با احساس‌ترین موجودی که دوستانش او را نا عرش آسمان‌ها مدح می‌گفتند. طبیعت در سرشت او قوای معمولی به‌ودیه نهاده بود، که در يك حال و روز تیره می‌توانست موثر باشد؛ اما به علت تربیت شاهانه‌اش آدم محرومی بود، و هنگامی که سلامتیش می‌بایست از اتحاد نبوغ و فضیلت تأمین شود [شخصیت] بینابینی [نه خوب و نه بدش] در اوقات سختی خرابش کرده بود... اگر بخواهم پیشداوری دینی کنم و اصول یسوعی را به کار برم [باید بگویم که] لوئی شانزدهم بدون علو روح، نیروی روان، یا استواری در منش، رنج کشیده بود که نظراتش هنوز مختصرتر، و احساساتش دیگرگونه باشد... اگر دو قرن پیش متولد شده بود، و همسرش هم زنی عاقل می‌بود، سروصدائی که او در جهان به‌راه انداخته بیش‌تر از بسیاری از دیگر پادشاهان دودمان کاپسین نبود، بی‌آن چندان خوبی کند یا چندان آزار رساند.

ماری آنتوانت از نظر بارون دوپنسیوال درباری فرانسوی که ملکه را در کتاب خاطرات وصف می‌کند.

ملکه را نمی‌توان آدم بی‌روحي دانست، اما از تربیت، و نیز از تحصیل او غفلت کرده‌اند. او، سوای کتاب داستان هرگز لای هیچ کتابی را باز نکرده است، و حتی جوای افکاری نبوده که جامعه عرضه می‌کند؛ همین که گفت‌وگوئی حالت جدی به‌خود بگیرد، نگاه کسالت‌باری در صورتش پیدا می‌شود و

فضا را یخ می‌کند. گفت و گویش بی‌سروته است و از این شاخه به آن شاخه می‌پرد. خود را بی‌هیچ نشاطی با شایعات روز... و از همه مهم‌تر، با رسوائی‌های دربار سرگرم می‌کند؛ این چیزی است که باب دندان اوست.

سند ۶

نامه‌ئی که مادر ماری آنتوانت یعنی ماری ترزا، ارشدویش اتریش، در سال ۱۷۷۶ به او نوشته است.

من خیلی خوشحالم که تو در عزل آن دو وزیر دخالت نداشتی. این دو وزیر در میان مردم از شهرت زیادی برخوردارند و، به نظر من، تنها خطای‌شان این بود که سعی می‌کردند کارهای زیادی را یکجا انجام دهند. می‌گوئی که از عزل آن‌ها متأسف نیستی... حتماً دلایل خوبی داری؛ اما اخیراً مردم دیگر ترا آن طور که قبلاً می‌ستودند نمی‌ستایند، و همه گونه نقشه‌های کوچک به تو نسبت می‌دهند که می‌تواند با موقعیت تو بسیار نامناسب باشد... هرگز میلی نشان نداده‌ای که کتاب بخوانی یا خود را جور دیگری سرگرم کنی؟ این کار اغلب موجب دردسر من شده است و این که همیشه ترا می‌آزرده‌ام که «داری چه می‌خوانی» دلیلش همین بوده است... - من چیزی جز سواری و شکار [از تو] نشنیده‌ام، و همیشه بی‌شاه و بامستی جوانان ناجور می‌گذرانی؛ این چیزها مرا خیلی می‌آزارد.

سند ۷

خاطرات ژوزف ویر، برادر شیری ماری آنتوانت درباره فرانسویانی که در انقلاب آمریکا شرکت داشتند چنین می‌نویسد:

همه آن جنگجویانی که در عتفوان جوانی به دنیای جدید [آمریکا] رفته بودند که بجنگند از فرانسویان جدا شده و به آمریکائیان پیوسته بودند. آن‌ها فقط در پی خطرات و افتخار نظامی بودند؛ آن‌ها نظام‌ها و شور میهن پرستانه‌ئی با خود آورده بودند. آن‌ها به میان حیاط برمی‌گشتند، بر سینه‌هایشان زخم‌هایی داشتند که یادگار راه آزادی بود، و برجامه‌هایشان علامات بیرونی آرایش جمهوری خواهان... لافایت، سرشار از شور سوزان و پندارهای بیهوده آزادی غربی به سرزمینش بازگشت و [اگر آن اندیشه‌ها] در فرانسه کاشته شود، در آنجا محصولی خواهد داد بسیار متفاوت از آنچه او انتظارش را داشت....

سند ۸

عرایض نمایندگان طبقه سوم منطقه بوردو، ۱۷۸۹ - نوشته مردم شهر و قصبات این منطقه.

طبقه سوم منطقه انتخابی بوردو، مایل است خالصانه‌ترین دلیل عشق و احترامش را به پادشاه

محبوب عرضه شد. در این باره، در تاریخ ۱۷۸۹، در ورسای، در ۱۵ ژوئن، آرتو یانگ
همکاری کند، و در این باره، در تاریخ ۱۷۸۹، در ورسای، در ۱۵ ژوئن، آرتو یانگ
باید منتفی باشد. در این باره، در تاریخ ۱۷۸۹، در ورسای، در ۱۵ ژوئن، آرتو یانگ
به همین اساسی.

طبقه سوم، در تاریخ ۱۷۸۹، در ورسای، در ۱۵ ژوئن، آرتو یانگ
باید منتفی باشد. در این باره، در تاریخ ۱۷۸۹، در ورسای، در ۱۵ ژوئن، آرتو یانگ
عبادت عمومی، در تاریخ ۱۷۸۹، در ورسای، در ۱۵ ژوئن، آرتو یانگ
اما حقوق مدنی، در تاریخ ۱۷۸۹، در ورسای، در ۱۵ ژوئن، آرتو یانگ
مقامات اداره کارهای عمومی، در تاریخ ۱۷۸۹، در ورسای، در ۱۵ ژوئن، آرتو یانگ
ملت باید به حدی برساند که بتواند از تمام حقوق عمومی که به مقرر مقدس ا کلیسای کاتولیک
رومی] برداخت می شود بچه شد. به دلیل تعصب و در مقابل اعتراضات کل مردم فرانسه.
حقوق ملت باید چون اصول اساسی مقدس شمرده شود و بهره مندی دائم آنان باید با قانون
محکمی تضمین شود، که بدین گونه هم حقوق شاه و هم مردم را محدود می کند و نقض این حقوق پس
از این ناممکن باشد.

به این حقوق باید خصوصاً توجه کرده شود:
ملت پس از این باید فقط مطیع آن قوانین و مالیات هائی باشد که خود آن را آزادانه تصویب کرده
باشد.
گردهمائی های مجمع طبقات عامه این سرزمین باید برای دوره های معینی ثابت باشد و
پول هائی که برای حمایت دولت و خدمت عمومی لازم است باید از طریق رأی باشد و نباید از پایان
سالی که گردهمائی بعدی طبقات عامه در آن برگزار می شود تجاوز کند.
برای آن که نفوذ طبقه سوم، که در نظر تعدادی از اعضایش حق اوست، تضمین شود، میزان
کمک های او به صندوق ملی، و منافع چندگانه ای که او باید در مجالس ملی از آن دفاع کند یا ارتقا
دهد، رئیس مجلس باید آرای آن را بپذیرد و به حساب آورد.
هیچ نظامی، سازمانی یا شهروندی نمی تواند مدعی هیچگونه معافیت مالیاتی شود.
حقوق فئودال ها از آن اقطاعی که در اختیار دارند باید لغو شود، و همزمان با آن همه مقرراتی هم
که مناصب، مقامات و شئون [اجتماعی] را پیش از این به نجا داده یا به طور موروثی [به آن خاندان
بخشیده] و اعضای طبقه پائین تر را از آن ها محروم کرده [باید لغو شود].
به مطبوعات هم باید آزادی داده شود، هر چند که باید از راه مقررات دقیق محدود شود، [و نیز
آزادی] به اصول دین، اخلاق و شایستگی عمومی.

سند ۹

مجلس ملی در ورسای، ۱۵ ژوئن ۱۷۸۹، آرتو یانگ

روز پربراری بوده است، و هیچکس ده سال پیش نمی توانست باور کند که هرگز در فرانسه چنین

ره‌زی دیده نمود؛ انتظار می‌رفت که مناظره بسیار مهمی بر سر آنچه در مجلس عوام ما به آن وضع ملت می‌گویند در آنجا شود...

انای بسیار بر آنجا بود؛ جز صدای نفس بسیار بلند، یا لطیف‌ترین و صاف‌ترین صداها صدای دیگری به گوش نمی‌رسید. اما، همان برای سالن که دو هزار نفر ظرفیت داشت، شانی به آن منظره می‌داد. مراسمی صحیحه‌حالی بود. مناظره نمایندگان بیست و پنج میلیون نفر از مردم، که نازه از سر دوست سال قدرت مستدانه خلاص می‌شدند و به برکات قانون اساسی آزادتری می‌رسیدند، و با درجانی ناز زیر نظر مردم آنجا هم می‌آمدند، نشان بود که هر جرفه ننهان، و هر عاطفه سینه‌آزادخواهی را به احساس‌های جاندارانی بدل می‌کرد...

موسیو لابه‌سبه باب مباحثه را کسب و او یکی از علاقمندان پرشور این جنبش عمومی بود - در واقع جمهورخواه خشنی بود... موسیو میرایو بدون یادداشت نزدیک به یک ساعت با حرارت، سر-زندگی و سلاست سخن گفت که سهرت خطیب بی‌چون و چرا را از آن او می‌کند...

با توجه به روش کلی مذاکره آن‌ها، در وضع هست که آن‌ها در آن مهارت ندارند. [اول آن که] ناظران راهروها مجازند که با کف زدن و سایر جملات پر هیاهوی تصدیق در مباحثات دخالت کنند؛ این بسیار نادرست است، خطرناک هم هست؛ زیرا، اگر آن‌ها مجاز به بیان تصدیق باشند، از طریق شباهت دلیل، مجاز به بیان مخالفت هم هستند، و شاید همان گونه که کف می‌زنند همان گونه هم بخواهند [ناطق] سکوت کند؛ که می‌گویند گاهی هم چنین کرده‌اند؛ این شاید به تسلط بر مناظره بیانجامد و بر مباحثات اثر بگذارد. وضع دیگر فقدان نظم در میان خود آن‌هاست. امروز گاهی بیش از صدها عضو از جای‌شان بلند شده بودند، و موسیو بشی مطلقاً نمی‌توانست نظم برقرار کند.

سند ۱۰

سوگند زمین تنیس ۲۰ ژوئن ۱۷۸۹

مجلس ملی، با توجه به این امر مزده داده است که قانون اساسی این سرزمین را بنا نهد، تا در ایجاد نظم عمومی موثر باشد، و اصول حقیقی سلطنت را حفظ کند؛ که هیچ چیز نمی‌تواند او را از ادامه مباحثات در هر جایی که مجبور به تشکیل آن شود، بازدارد؛ و سرانجام آن که هر جا که اعضایش گرد آیند، همان مجلس ملی خواهد بود؛ فرمان می‌دهد که اعضای این مجلس بی‌درنگ سوگند سخت خواهند خورد که از هم جدا نشوند، و هر جا که مقتضی باشد بازگرد هم آیند؛ تا قانون اساسی این سرزمین بنا نهاده شود.

سند ۱۱

پاریس، ژوئن ۱۷۸۹ ارتور یانگ

هر چیزی توطئه می‌چیند که دوره کنونی فرانسه را بحرانی کند؛ فقدان نان وحشتناک است؛ هر لحظه از استان‌ها گزارش می‌رسد از شورش‌ها و آشوب‌ها، و فراخواندن نظامیان برای حفظ آرامش

بازارها. قیمت‌ها همان است که من در آبه ویل و آمیئن دیدم - يك پوند نان سفید پنج سو، [يك پوند نان] نوع عمومی فقیر خور سه و نیم و چهار سو؛ این نرخ‌ها خارج از استطاعت آن‌ها است، و موجب فقر شدید می‌شود.

سند ۱۲

پاریس، ژوئن ۱۷۸۹ ارتور یانگ

کاری که این روزها در جزوه فروشی‌های پاریس می‌گذرد باورنکردنی است. به پاله رویال رفتم بینم چه چیزهای تازه‌ئی در آمده تا فهرستی از همه آن‌ها به دست آورم. هر ساعت چیز تازه‌ئی درمی‌آید. امروز سیزده تا، دیروز شانزده تا، و هفته گذشته نود و دو تا. نوزده بیستم این آثار درباره آزادی است و عموماً [در آن‌ها] به روحانیان و نجبا پر خاش کرده‌اند. من امروز بسیاری از این گونه [آثار] را که مشهور است سفارش داده‌ام؛ ولی به جست‌وجوی چنین چیزی که در پشت این مسأله اتفاق افتاده بود، در نهایت تعجب درمی‌یابیم که دو یا سه تا هست که شایسته آن هست که مشهور شود.

اما قهوه‌خانه‌های پاله رویال همچنان مناظر منحصر به فرد و تعجب‌آوری را عرضه می‌کنند: نه فقط درون آن بر از جمعیت است، بلکه جمعیت منتظر دیگری دم در در و پنجره‌ها ایستاده به خطبای خاصی گوش می‌دهند و هر يك [از این خطیبان] از روی حسدلی و میزها برای جمع شنوندگان كوچك خود سخنرانی می‌کند. آن اشتیاقی را که آن‌ها در گوش دادن دارند و فریاد تصدیقی که برای هر احساسی که بیش از گستاخی عمومی باشد یا خشونت‌ی که علیه حکومت کنونی نشان دهند نصیب‌شان [خطیبان] می‌شود. آسان به تصور نمی‌آید. من سخت از وزیر در عجبم که به چنین لانه‌ها و کانون‌های فتنه و آشوبی اجازه می‌دهد که هر ساعت اصولی را در میان مردم منتشر کنند که به زودی باید با قدرت با آن‌ها مبارزه کرد؛ و از این رو، در حال حاضر اجازه تبلیغ دادن کمکی دیوانگی به نظر می‌آید.

سند ۱۳

فرمان لغو فتوداليسم یازدهم اوت ۱۷۸۹

ماده ۱: مجلس ملی کاملاً رژیم فتودالی را لغو می‌کند. فرمان می‌دهد که در میان حقوق و عوارضی که اربابی (فتودالی)، و همچنین اجاره‌ئی [اجاره ملك] است، آن‌ها که از... خدمت شخصی مشتق می‌شود... باید بدون غرامت لغو شود. تمام حقوق دیگر، قابل خرید اعلام می‌شود، و میزان نحوه آن را مجلس ملی تعیین خواهد کرد.

ماده ۳: حق انحصاری شکار و [حق] حفظ خرگوش‌ جاهاى روباز نیز لغو می‌شود.

ماده ۴: هرگونه دادگاه منطقه‌ئی [یا، دادگاه ملك اربابی] بدون غرامت موقوف می‌شود....

ماده ۵: هرگونه «ده يك» ملغی می‌شود؛ اما به شرط آن که ماده دیگری وضع شود که هزینه‌های عبادت

الهی... کمک به مستمعندان. و حمایت از همه موسسات، پرورشگاه‌ها، مدارس، کالج‌ها، بیمارستان‌ها را... پردازد. تا چنین ماده‌ئی وضع نشده... ده دیک مذکور همچنان ادامه خواهد یافت...
 ماده ۶: هرگونه اجاره دائم زمین... باید قابل بازخرید باشد...
 ماده ۷: بدین وسیله فروش مشاغل قضائی و شهرداری موقوف می‌شود...
 ماده ۹: امتیازات مالی... از نظر مالیاتی، برای همیشه لغو می‌شود. باید از همه شهروندان و از هرگونه دارائی به یک نحو و شکل مالیات اخذ شود...
 ماده ۱۰: چون یک قانون اساسی ملی و آزادی عمومی برای استان‌ها سود بیش‌تری دارد تا آن امتیازاتی که برخی از آن‌ها از آن بهره‌مند می‌شوند. و چون گذشتن از این‌ها برای اتحاد محکم تمام آن قلمرو لازم است، اعلام می‌شود که همه امتیازات خاص استان‌ها... تا ابد لغو می‌شود و [این امتیازات] باید در قانونی که مشترک میان همه فرانسویان است ادغام شود.
 ماده ۱۱: همه شهروندان، بدون امتیاز تولد [در طبقه اشراف و غیره] می‌توانند به همه مناصب و شئون [اجتماعی]، خواه دینی، خواه مدنی، و خواه نظامی که باشد، پذیرفته شوند...

سند ۱۴

اعلامیه حقوق بشر، ۱۷۸۹

نمایندگان مردم فرانسه، که تشکیل مجلس ملی داده معتقدند که جهل به حقوق بشر، یا غفلت از آن یا تحقیر آن تنها علت بدبختی‌های عمومی و حکومت‌های فاسد است. بر آن شده‌اند که در یک اعلامیه رسمی حقوق طبیعی و لاینفک و مقدس بشر را روشن‌گری کند، تا این اعلامیه، که پیوسته به همه اعضای هیأت اجتماعی عرضه شده، شاید مستمراً حقوق و وظایف آنان را به یادشان بیاورد... در نتیجه مجلس ملی، در حضور و تحت عنایت وجودم‌تعالی، این حقوق بشر و شهروندان را بازشناخته اعلام می‌دارد:

- ۱: انسان‌ها آزاد متولد شده‌اند و [آزاد] می‌مانند و حقوق‌شان برابر است. مزیت‌های اجتماعی را فقط می‌توان بر نیکی عمومی بنا نهاد.
- ۲: هدف هرگونه همبستگی سیاسی حفظ حقوق طبیعی و قانونی انسان است. این حقوق آزادی، مالکیت، امنیت و ایستادگی در برابر ظلم است.
- ۳: اساساً اصل هرگونه مرجعیت در ملت است. هیچ مقام یا فردی نمی‌تواند مرجعیتی را که آشکارا از آن [ملت] نیافته اعمال کند.
- ۴: قانون تجلی اراده عمومی است. همه شهروندان حق دارند که در ایجاد آن [قانون] سهیم باشند، خواه شخصاً و خواه از طریق نمایندگان‌شان. باید برای همه یکسان باشد، خواه حمایت کند و خواه کیفر دهد. همه شهروندان، که در نظر قانون مساوی‌اند، بنابر توانائی و بدون هیچ تمایزی مگر به علت فضائل و استعدادهای‌شان برای [احراز] همه شئون، مقامات و مناصب عمومی واجد شرط‌اند.
- ۵: هیچ انسان را نمی‌توان توقیف، متهم، یا بازداشت کرد الا بنابر مواردی که قانون تعیین کرده و برطبق اشکالی که قانون تجویز کرده است...

- ۱۰: به خاطر عقاید، و نیز نظرات دینی هیچ کس نمی‌توان متعرض او شد، به شرط آن که تجلی آن نظم عمومی برقرار شده قانون را مختل نکند.
- ۱۱: ارتباط آزاد اندیشه‌ها و عقاید یکی از حقوق بسیار گرانبهای انسان است؛ پس، هر شهروند می‌تواند آزادانه سخن بگوید، بنویسد و چاپ کند؛ اما برای هر سوء استفاده از این آزادی، چنان که قانون تعیین کرده است، مسئول خواهد بود.
- ۱۲: برای نگهداری نیروی عمومی و هزینه‌های اداره [کشور]، کمک عمومی لازم است. باید آن را میان همه شهروندان به نسبت درآمدها به طور مساوی تقسیم کرد.
- ۱۳: هر شهروندی، خواه خود او و خواه نماینده‌اش حق دارند که درباره ضرورت کمک عمومی تصمیم بگیرند...
- ۱۴: هر جامعه‌ای که در آن حقوق [افراد] تضمین نشود، تفکیک قوا تعیین نشود، فاقد قانون اساسی است.
- ۱۵: مالکیت حق غیرقابل نقض و مقدسی است، هیچ کس را نمی‌توان از آن محروم کرد، مگر ضرورت عمومی، که در قانون تعیین شده این را به وضوح اجباری کند، و بعد به شرط آن که غرامتی عادلانه و به توافق رسیده پرداخت شود.

سند ۱۵

نظری در مجلس ملی، اول ژوئیه ۱۷۹۱ توم ن، متفکر انقلابی قرن هجدهم

ملت [فرانسه] هرگز نمی‌تواند به مردی اعتماد کند که اعتمادش دروغین است، سوگندش را می‌شکند، توطئه فرار پنهانی را می‌چیند، گذرنامه جعلی می‌گیرد، شاه فرانسه را به لباس مبدل نوکران پنهان می‌کند، راه مرز را، که پوشیده از خائنان و مرتدان است، در پیش می‌گیرد، و آشکارا در اندیشه بازگشت به میهن ماست، بانثرونی که بتواند قوانین استبدادی خود را تحمیل کند... او دیگر هیچ اقتداری ندارد. ما دیگر هیچ اطاعتی به او مدیون نیستیم... تاریخ فرانسه چندان چیزی جز يك سلسله از بلاهای عمومی، که منشاء آن ردائل شاهان است، ندارد... مقامی با يك چنین سرشتی عدم محض است: به درد نمایش می‌خورد، نه محل مصرف. پس، بگذارید فرانسه، به عصر خرد رسیده... سنجیده بررسی کنید، که آیا شاه... بی‌نهایت خطرناک است یا نه.

سند ۱۶

نامه باشگاه ژاکوبین پاریس به شعب شهرستان‌ها، ۱۷۹۳

دوستان، ما را فریفته‌اند! مسلح شوید!... بزرگ‌ترین دشمنان شما در میان شما هستند... آری، ضدانقلاب در دولت است... در [مجلس] کثوانسیون ملی! قیام کنیم! آری، همه قیام کنیم! همه دشمنان انقلاب مان را، و همه اشخاص مشکوک را دستگیر کنیم، بی‌هیچ ترحمی همه توطئه‌چینان را نابود کنیم، مگر آن که بخواهیم ما را نابود کنند.

قانون مظنونان، ۱۷ سپتامبر ۱۷۹۳

۱. بی‌درنگ پس از نشر فرمان حاضر، همه اشخاص مظنون داخل خاک جمهوری که هنوز آزادند باید تحت نظر گرفته شوند.
۲. مشخصات اشخاص مظنون به شرح زیر است:
 - اول، کسانی که در رفتار، معاشرت، حرف یا نوشته خود را مدافع استبداد... و دشمن آزادی نشان داده‌اند.
 - دوم، کسانی که نمی‌توانند راه و رسم زندگی‌شان را توجیه کنند.
 - سوم، کسانی که از دادن گواهینامه وطن‌پرستی به آن‌ها خودداری شده است.
 - چهارم، آن مقامات عمومی که کنوانسیون ملی آن‌ها را از مناصب‌شان معلق کرده است.
 - پنجم، نجبا، و شوهر، همسر، پدر، مادر، پسر، یا دختر، برادر، یا خواهر، و عاملان فراریان از فرانسه] که ثابت‌قدمانه سرسپردگی‌شان را به انقلاب نشان نداده‌اند.
 - ششم، کسانی که به فرانسه بازگشتند....

نطقی در باب استبداد رُپسیر، یکی از رهبران انقلاب

هدف ما چیست؟ بهره‌مندی از آزادی و برابری، سلطه آن عدالت ابدی که قوانینش نه در سنگ و نه در مرمر بل که در قلوب همه انسان‌ها حک شده است... ما طالب آن حالت از اموریم که در آن همه امیال ظالمانه و پست زنجیر شده باشد، همه امیال نیک و سخاوتمندانه را قوانین حمایت کند، در آن بلندپروازی آرزونی است که شایسته جلال و خدمتگزار وطن است، که در آن امتیاز اجتماعی متکی بر خود برابری است، که در آن شهروند فرمانبردار دادگاه باشد، دادگاه فرمانبردار مردم، و مردم فرمانبردار فرمان‌های عدالت....

گفته‌اند که رُعب و وحشت به حکومت استبدادی تعلق دارد. آیا رُعب ما با استبداد وجه مشترکی دارد؟ آری، شمشیری که در دست پهلوانان آزادی می‌درخشد مانند شمشیری است که خادمان استبداد به آن مسلح‌اند... حکومت انقلاب، استبدادگری آزادی علیه [حکومت] استبداد است. طبیعت به همه موجودات جسمی و اخلاقی وظیفه صیانت نفس می‌دهد... اگر استبداد فقط یک روز حکومت کند، هیچ میهن‌پرستی صبح بعد زنده نخواهد بود... یکی از این دو باید نابود شود... حفظ جامعه فقط وظیفه شهروندان است، و در یک جمهوری جز جمهوریخواهان شهروند دیگری وجود ندارد. سلطنت‌طلبان، توطئه‌چینان و دشمن آن‌ها... هستند. آیا جنگ آزادی با استبداد یک چیز و جدائی‌ناپذیر نیست؟ دشمنان داخلی ما، متحدان دشمنان بیگانه ما نیستند؟

سربازگیری ۱۷۹۳

ماده ۱: از این لحظه تا زمانی که دشمنان از خاک جمهوری بیرون رانده شوند، همه فرانسویان به طور دائم به خدمت نظام فراخوانده می شوند. جوانان به جنگ خواهند رفت؛ متاهلان سلاح خواهند ساخت، مهمات حمل خواهند کرد؛ زنان خیمه و پوشاک خواهند ساخت، و در بیمارستان ها خدمت خواهند کرد؛ کودکان از کتان های کهنه یارچه زخم بندی خواهند ساخت؛ و پیرمردان را به مکان های عمومی خواهند آورد تا جرات سربازان را برانگیزند و نفرت از شاهان و وحدت جمهوری را تبلیغ کنند.

ماده ۲: ساختمان های عمومی را باید به پادگان تبدیل کرد و میدان های عمومی را به کارگاه های اسلحه سازی....

ماده ۴: اسب های سواری برای تکمیل اسواران فرا خوانده می شود؛ اسب های بارکش، مگر آن هائی که در خدمت کشاورزی اند، توپخانه و آذوقه را خواهند کشید.

ماده ۵: کمیته امنیت عمومی مسئول است تا بی درنگ هر اقدامی را که به منظور ایجاد کارخانه فوق العاده هرگونه اسلحه، که مطابق با روح و نیروی مردم فرانسه باشد، مقتضی می داند انجام دهد....

مجموعه تاریخ برای نوجوانان

منتشر می شود:

۱. بولیوار
۲. تجارت برده
۳. نکرومه
۴. گاندی
۵. انقلاب علمی
۶. انقلاب صنعتی
۷. انقلاب کشاورزی
۸. ابن سینا
۹. آدام اسمیت و مالتوس
۱۰. استالین
۱۱. انقلاب مکزیک
۱۲. انسان و مذهب
۱۳. انسان و قانون
۱۴. انقلاب روسیه

منتشر شده است:

۱. داروین
۲. مائوتسه - تونگ
۳. انقلاب چین
۴. لئوناردو داوینچی



SecularismforIran

آزادی

برابر

برادری



برادری

برادری

برادری

برادری

برادری

برادری